

سرور آزادی پیشروان کارگری
رابه نیروی ایستادگی این
جنبش روی مواضع پرولتری
و گسترش آن تبدیل کنیم.

حمله احتمالی
آمریکا به ایران و
عکس العمل اروپا،
بویژه روسیه

هشدارهایی که
نباید به راحتی
نادیده گرفت!

گوشه‌ای از اعجاز
"دموکراسی" صادراتی
امپریالیسم آمریکا به
افغانستان و عراق!

آیا آمریکا جنگهای
اسرائیل رابه انجام
می رساند؟

مشاطه‌گری نئولیبرالیسم در لفافه نقد عقب مانده‌گی

انورائی، طی مقاله‌ای که در دو شماره "طرحی نو" (۱۰۹ و ۱۱۰ - اسفند ۱۳۸۴ و فروردین ۱۳۸۵) تحت عنوان "گرایش سرمایه جهانی به ادغام پیرامونی‌ها: راه خروج از بن بست عقب ماندگی و دیکتاتوری"، آمد، نقد عقب ماندگی را نه ناشی از مداخله و حمایت سرمایه‌های دوران رقابت آزاد و انحصاری از فنودالیسم، مذهب و حمایت از دیکتاتورهای جهان سوم (که به نوبه خود انعکاسی است از ماهیت ارتجاعی و سرکوبگر این سرمایه در خودکشورهای پیشرفته) و ممانعت از تحقق انقلاب صنعتی و انقلابات پرولتری علیه نظامهای نیمه مستعمره - نیمه فنودال در این کشورها - نظیر سرکوب انقلاب گیلان توسط نیروی قزاق تحت حمایت امپریالیسم

انگلیس، بلکه صرفا از عدم حاکمیت شیوه تولید سرمایه‌داری ناشی از تفوق نیروهای ارتجاعی ماقبل سرمایه داری دانسته و لذا استقرار دموکراسی در کشورهای پیرامونی را تنها از طریق ادغام آنها در بازار جهانی سرمایه ممکن می داند:

"استبداد زورمشخص و عریان بخشی از جامعه علیه بخش بزرگتر است (و گاهی بخش اکثریت علیه اقلیت). دموکراسی شکل برآیند منافع طبقات و گروههای اجتماعی مختلف است. نیروی پویایی سرمایه برای ارزش‌افزایی چوب تعلیم کارکرد حکومت قانونی ناشی از آن است". (شماره ۱۰۹).

"دموکراسی شکل و قالب سیاسی است برای مدرن که میزان پیشرفتگی تاریخی

بقیه در صفحه چهارم

رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم و وظیفه‌ی نیروهای کمونیست!

انتشار کاریکاتوری توهین آمیز در مورد هموطنان ترک در روزنامه رسمی ایران، موجی از اعتراض را در استانهای آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل برانگیخت. اعمال تحقیر، ستم و سرکوب ملی یکی از ارکان اساسی رژیم در حفظ دیکتاتوری ولایت فقیه از ابتدای روی کار آمدن این رژیم ارتجاعی تا به حال بوده است.

درواقع بی توجهی و سرکوب خواسته‌های مطالباتی و دموکراتیک به حق مردم، دلیل اصلی اعتراضاتی است که سراسر ایران را فراگرفته و کوه آتشفشان خشم مردم را به لحظه‌ی فوران نزدیک می‌کند:

رژیم سرسخت ولایت فقیه و مزدور سرمایه در برابر خواسته‌های به حق کارگران

بقیه در صفحه دوم

نمایش قدرت کارگران لاتینو در اول ماه مه در آمریکا

از نامه‌های رسیده: در روز دوشنبه اول ماه می ۲۰۰۶، آمریکا چهره دیگری بخود دید. میلیونها کارگر مهاجر غیر قانونی خیابانهای شهرهای بزرگ آمریکا را در زیر پوشش خود گرفتند. این کارگران که اکثرشان از کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی هستند بخاطر شرایط بی کاری و فقر فلاکت بار زندگی در کشور خودشان با تقبل خطر جانی، با گذشتن از مرزهای جنوبی آمریکا، وارد این کشور می‌شوند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست می‌دهند. قاچاقچیان آدم به ازای هر نفر

بقیه در صفحه دوم

در حاشیه یک نامه

زاهدان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می رسند آن کار دیگر می کنند

اقیانوسیه و بقیه جهان، یکتاست... " ، " او به انسان ها عظمت بخشیده است... " ، " ... ما همچنین باور داریم که عالیجناب از آموزه های عیسی (ع) پیروی می‌کنید و به وعده های الهی حکومت عدل بر روی زمین باور دارید... " ، " ... آیا شما فکر نمی کنید که باور به این اصول، صلح و دوستی و عدالت را ارتقاء می دهد و آنها را تضمین می کند... " .

تمام صغرا، کبرا چیدن های احمدی نژاد در

بقیه در صفحه ششم

در ۱۹ اردیبهشت، احمدی نژاد رئیس جمهور رژیم اسلامی، نامه ای خطاب به جرج بوش منتشر نمود. این نامه مصداق روشنی از شعر بالا از جانب رژیمی است که کارنامه جنایت، کشت و کشتار، اجحاف و ستمگری اش از همان نوع است که سرکرده امپریالیست های یانکی!

احمدی نژاد با پرچم فرسوده دین به سراغ شخصی از جوهر خودش، اما با تفاوت اندکی در باورهای دینی اش رفته و به نکات مشترک بین خود و وی اشاره می کند:

" ... خدای همه در اروپا آفریقا، آمریکا،

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

ساکن ایران برویم! برای آزادی کلیه‌ی دستگیر شده‌گان مبارزات اخیر مبارزه کنیم! برای سرنگونی رژیم ستمگر اسلامی ایران متحدشویم!

زنده باد آزادی، زنده‌باد سوسیالیسم ناجی استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان!

۴ خرداد ۱۳۸۵ - حزب رنجبران ایران

نمایش قدرت... بقیه از صفحه اول

۱۵۰۰ تا ۵۰۰۰ دلار آمریکایی می‌گیرند تا این کارگران را از مرزهای جنوبی رد کرده به "سرزمین موعود" آمریکا برسانند. برای تهیه این پول این کارگران داروندار خود را می‌فروشند، به امید اینکه در آینده با کار خود بتوانند جبران هزینه قاچاق و کمک به خانواده خود رانموده و زندگی اندکی بهتر را برای خانواده‌شان فراهم کنند. لذا راهی پر ریسک و خطرناک و آینده‌ای با سرنوشت نامعلوم را به جان می‌خرند. طبق آمار دولت آمریکا، حدود دوازده میلیون مهاجر غیر قانونی از آمریکای لاتین در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند. البته این آمار نمی‌تواند دقیق باشد، چون که بسیاری از لاتینوهای غیر قانونی هستند و از ترس افتادن به زندان یا اخراج از آمریکا، در هیچ قسمتی از جامعه قانونی شرکتی نداشته و اسم شان نیست. بخاطر سیاستهای نئولیبرالیسم سرمایه جهانی و مشخصا سیاستهای آمریکا، مهاجرت به پدیده و معضلی جهانی تبدیل شده‌است. در جهان بیش از صد و هفتاد میلیون مهاجر موجود است. مهاجرت قابل توجه لاتینوها به آمریکا نتیجه سیاستهای آمریکا در "حیات خلوت" خود بوده است. بخصوص در سالهای ۱۹۸۰، سیاستهای نئولیبرالیسم و بازار آزاد "دکترین ریگان" و گسترش وسیع مبارزین و آزادی خواهان به‌ویژه مارکسیستها و چپها و بکار گذاشتن حکومتهای دیکتاتور و نوکرمش که تنها و تنها منافع امپریالیسم آمریکا و شرکتهای فراملی را در کشورهای خود پیاده و تامین می‌کردند و می‌کنند، در به‌دردی مردم فقیر کشورهای عقب نگه‌داشته شده دوچندان افزایش یافت. از این معضل جهانی "کارگران مهاجر"، سرمایه جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا حداکثر سوء استفاده را برای کسب سود بیشتر می‌برد. امپریالیسم آمریکا بوسیله بانک جهانی و صندوق

بزرگ" و دست اندازی به منابع سرشار نفت و گاز آن مرتبا از طریق تهدید به بمباران مراکز هسته‌ای، گسیل نیروهای مزدور مسلح خود به داخل و با کمک عوامل خود به تحریک ملل تحت ستم ایران می‌پردازند، دشمن عمده‌ی بیرونی مردمند؛

۳ - شوونیستهای ملل تحت ستم، که به بهانه‌ی ظاهری دفاع از حقوق ملی ملت خودی و بهیاری امپریالیسم، تلاش می‌کنند تا کارگران و زحمت کشان ملت خودی را فریب داده و به کمک آنها جای‌پای امپریالیسم را در ایران تقویت کنند، دشمنی خطرناک و سرسخت داخلی به شمار می‌آیند.

باتوجه به حساسیت اوضاع و با توجه به این که کارگران و زحمت‌کشان فاقد رهبری و اتوریت‌های پیشرو و نیرومند خود هستند، دشمنان طبقه کارگر نه تنها در کسوت سه‌نیروی فوق بلکه به علاوه در لباده‌ی رفرمیست و اپورتونیست تلاش می‌کنند تا از رشد مبارزات مردم به سوی انقلاب پرولتری جلوگیری کرده و یا آن را به انحراف بکشانند.

در نتیجه ضرورت وحدت نیروهای انقلابی و به‌خصوص کمونیستها در تشکیلی واحد بیش از پیش به یک امر میرم تبدیل شده‌است. عدم جواب دادن به این ضرورت از جانب نیروهای کمونیست، دادن ابتکار عمل به دشمنان خواهد بود تا در ملت و پارک کردن بازم بیشتر مردم و تبدیل ایران به ویرانه، با دستی باز عمل کنند که دود آن بدون شک به چشم محروم‌ترین مردم، یعنی کارگران و زحمت‌کشان ایران، خواهد رفت.

حزب رنجبران ایران با محکوم کردن هرگونه تحقیر و توهین نسبت به ملت تحت ستم ایران و حمایت از خواسته‌های به‌حق خلق آذربایجان در رفع هرگونه ستم و نابرابری ملی، اعلام می‌دارد که تازمانی که حق‌ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش تا حد جدائی، از جانب نیروهای انقلابی و پیشرو ایران به رسمیت شناخته نشود، امکان ایجاد همبستگی ملل ساکن ایران در مبارزه مشترک علیه ارتجاع‌مذهبی حاکم و امپریالیسم و نهایتا سرنگونی نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم در ایران فراهم نشده و ابتکار عمل به دست نیروهای غیر پرولتری این ملل خواهد افتاد و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان ایران به‌انحراف کشیده خواهد شد.

به‌پیشواز جنبشهای رزمنده و انقلابی ملل

و زحمت‌کشان به سرکوب متوسل می‌شود. کارگران معترض دستگیر و زندانی و شکنجه شده و یا از کار اخراج می‌شوند و علیرغم اذعان کاربدستان رژیم که حداقل مزد کارگر را در ماه ۳۰۰ هزار تومان ذکر کرده‌اند، در بسیاری از شرکتها حقوق کارگران از ۱۰۰ هزار تومان به‌مراتب پائین تراست و بیکاری در میان آنها بی‌داد می‌کند؛

فشار بر زنان در سال گذشته شدت گرفته است و نظام ولایت فقیه مذبح‌خانه در مقابل خواست آزادی زنان، می‌خواهد آنها را به وضعیت هزار و اندی سال پیش برگرداند؛

اعتراضات در هفته‌های اخیر در دانش‌گاههای رو به اوج نهاده و قداره بندان رژیم به دستگیری دانش‌جویان پرداخته و آنها را به‌پای میز محاکمه‌ی قرون وسطانی می‌کشاند و به شکنجه‌ی آنها در زندانها می‌پردازند؛

اعدام زندانیان به‌طور عام و زندانیان سیاسی به‌طور مشخص جریان می‌یابد و زندانبانان رژیم در اذیت و آزار و ایجاد رعب و هراس در زندانها دست از پا نمی‌شناسند؛

خواستهای به‌حق معلمان و پرستاران بی‌جواب مانده و رژیم می‌کوشد تا عوامل خود را هرچه بیشتر در مدارس جاکرده و به کنترل معلمان و دانش‌آموزان مبارز بپردازد؛

نویسنده‌گان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران از دست رژیم لحظه‌ای آسایش نداشته و پیوسته به بازجویی فراخوانده شده و وبلاگ نویسان نیز به محاکمه کشیده شده و دستگاه سانسور رژیم در بستن سایت‌های اینترنتی و چاپ روزنامه‌ها، بی‌داد می‌کند.

در چنین شرایطی است که صدای اعتراض در همه جا بلند شده‌است و این صداها می‌روند تا به فریاد بنیان کن موجودیت رژیم اسلامی تبدیل شوند.

در مقابل حرکت این نیروی عظیم مردمی که بیش از ۸۰٪ مردم جامعه را در بر می‌گیرد، سه دشمن خطرناک و ارتجاعی - علیرغم اختلافاتشان - قرار دارند و قصدشان حفظ موقعیت حاکم خود و یا به‌دست آوردن آن می‌باشد:

۱ - رژیم ولایت فقیه دشمن عمده‌ی درونی مردم ایران است که بیش از ۲۷ سال است بزرگترین جنایتها و لطمات را به مردم و به ویژه کارگران و زحمت‌کشان و نیروهای انقلابی مخالف خود وارد ساخته‌است؛

۲ - امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، و صهیونیسم که برای تحقق "خاورمیانه

برای مقابله با جنگ افروزی امپریالیسم آمریکا، متحدشویم!

پوست نگهداری کرده و کارهای خانگی و تمیز کاری را انجام می دهند و زن و مرد سفید پوست آمریکایی با خیال راحت سر کار می روند. کارگران زن لاتینو بخاطر شرایط بهتر برای کودکان خود، سالهای سال است که از آنها دور هستند و بخاطر مهاجرت غیر قانونی، نمی توانند به کشور خود برگردند و فرزندانشان را به نزدیکان خود می سپارند. زنان مادر لاتینو با وجود تحمل این همه ناراحتی، به کودکانی که مسئول نگهداری آنها هستند عاشقانه محبت می کنند. میلیونها کارگر لاتینی در آمریکا، شهروندهای درجه دو و سه به حساب می آیند. کارگران لاتینی هر روز صبح که هنوز اکثر مردم در خواب هستند کیسه غذا و لباس سر کار خود را به کول خود می کشند تا سر کار بروند. هتلها و ادارات و ساختمانهای چند طبقه را تمیز می کنند. حتی در حین انجام کار سرشان پائین است و سعی می کنند به شما نگاه نکنند. در کارهای ساختمانی و اسفالت کردن خیابانها، ساختن راه و جاده و پلهای عظیم و غیره و غیره در زمستانهای سرد و با بارش برف سنگین و تابستانهای گرم و سوزان

تنها کسانی را که می بینید که کار می کنند، کارگران لاتینو هستند. در مزارع و کشتزارهای گوناگون (انگور، پیاز، توت فرنگی و) هم این کارگران نقش درجه اولی دارند. نقش کارگران لاتینو در اقتصاد و ساختن کشور آمریکا مقام ویژه دارد. ولی طبق معمول، سیاست مداران و سرمایه داران بزرگ گزینه جنگ مهاجرت را با



در آمریکا برای کرایه آپارتمان، فرد احتیاج به داشتن کارت اعتباری و سابقه خوب اعتباری می باشد. تصور کنید وقتی شما حساب بانکی نداشته باشید، اعتباری هم نزد بانکهای آمریکایی ندارید. این محدودیت فشار زیادی در زندگی عادی و روزمره به این کارگران

کارگران لاتینو دامن می زنند. مجموعه ی ظلم و ستم و استثمار بی رحمانه ای که نسبت به کارگران لاتینو اعمال می شود، این کارگران را به سان انبار باروتی ساخته که هر آن می تواند منفجر شود. کارگران لاتینو در روز اول مه با تجمع در شهرهای بزرگ و بایکوت کردن کار در مغازه ها، ادارات و غیره و غیره قدرت خود را در آمریکا به نمایش گذاشتند. این حرکت بسیار موفق بود. شهرهای بزرگ مثل روز تعطیل درسکوت فرورفته و فروشگاهها بسته شدند.

در روز اول ماه کارگران لاتینو نشان دادند که با تشکیلات و با اتحاد خود برای هدف مشخص می توانند قدرت خود را در تغییر حرکت آمریکا به سوی جامعه انسانی نشان دهند.

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ - ترانه

آمریکا بود. از پسر من حتی کارت اقامت موقت هم نخواستند و حالا بعد از مرگش حاضرند پسر من را تبعه آمریکا کنند!" در حقیقت یکی از سیاستهای دولت جنگ افروز آمریکا در مورد کارگران لاتینو این است که آنها را فعلا در همین حالت "پا در هوا" نگه دارد تا تعداد زیادی از آنها به ارتش آمریکا بپیوندند. هم اکنون اسم نویسی برای سرباز گیری در ارتش آمریکا به پایین ترین رقم خود رسیده است. شرایط کارگرانی که غیر قانونی هستند بسیار سخت است. ترس از اخراج از کار و کشور و زندان، آنها را وادار به سکوت در برابر هر اجحافی می کند. بنابراین حق دفاع از منافع اولیه حتی به عنوان یک انسان از خود را ندارند. این حق شامل ساعت کار مناسب ۸ ساعت کار در روز که قبلا بوسیله مبارزات خود کارگران بدست آمده بود، امروزه به یک رویا تبدیل شده است. بنابراین کارگران و زحمتکشان "قربانیان نظام سرمایه داری" مجبوره ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار در روز با شرایط بسیار اولیه و غیر انسانی هستند که حتی با ساعت

کار طولانی قادر به تامین نیازهای اولیه خود و خانواده نیستند. کارگران مهاجر غیر قانونی حق اعتراض به حقوق کم و یا حق داشتن اتحادیه کارگری و حق بیمه اجتماعی و درمانی را ندارند. با هر اعتراضی کوچکی به اخراج و حتی بالاتر از آن تهدید می شوند که نامشان را برای اخراج از کشور به مقامات دولتی می دهند. بنابراین کارگر غیر قانونی مجبور به سکوت و تحمل شرایط غیر انسانی می باشد. سرمایه داران با ایجاد این شرایط برای کارگران غیر قانونی شرایط را هم برای کارگران بومی و وطنی خود سخت کرده اند و هم در مقابل اعتراض کارگران بومی برای حق خود آنها را تهدید به اخراج می کنند و کارگران غیر قانونی را بجای کارگران آمریکایی سفید پوست و سیاه پوست می گذارند و سعی می کنند که تضاد میان کارگران و زحمتکشان را تشدید کنند. در آمریکا کارگران زن لاتینو هر روز از کودکان و خانه خانوادگی سفید

بین المللی پول و قراردادهای یک طرفه مثل NAFTA که به تضعیف اقتصاد آمریکای لاتین بویژه کشور مکزیک می انجامد، باعث شده تا موج کارگران غیر قانونی بویژه از کشور مکزیک به آمریکا فزونی یابد. شرایط کارگران لاتینو در آمریکا غیر قابل تحمل است و از این شرایط نه تنها سرمایه داران کلان استفاده می برند، بلکه مردم عادی آمریکا هم سعی می کنند از این شرایط سوء استفاده کنند. تمام درهای قانونی بر روی این مهاجرین بسته است. به عنوان مثال باز کردن حساب بانکی که لازمی آن کارت شناسایی معتبر است ضروری است تا بتوان حقوق را در حساب بانکی گذاشت. هم اکنون دکه هائی باز شده تا حقوق کار این کارگران را نقد کنند، منتهی با برداشتن درصدی از آن حقوق. کارفرمایان نیز به عنوان مالیات و بیمه های اجتماعی و درمانی مقداری از حقوق این کارگران را کسر می کنند، بدون آن که در آینده این کارگران بتوانند حتی یک دلار از پرداخت بیمه و مالیات استفاده کنند.

در آمریکا برای کرایه آپارتمان، فرد احتیاج به داشتن کارت اعتباری و سابقه خوب اعتباری می باشد. تصور کنید وقتی شما حساب بانکی نداشته باشید، اعتباری هم نزد بانکهای آمریکایی ندارید. این محدودیت فشار زیادی در زندگی عادی و روزمره به این کارگران

وارد می کند. مدتی بعد از حمله آمریکا به عراق، نام سربازان کشته شده در جنگ را معرفی می کردند. نامهایی مثل "خوزه" و "سنتوز" و "کارلوس" و غیره فراوان به چشم می خورد. کارگران لاتینو با وجود نداشتن اقامت قانونی، توسط ارتش آمریکا برای سرباز گیری مورد استفاده قرار گرفتند و جزوه اولین قربانیان جنگ افروزی ارتش آمریکا شدند. جورج بوش به دنبال دروغهای بزرگ و کوچک خود در مورد عراق، برای اینکه جلوی اعتراض لاتینوها را بگیرد، اعلام کرد که "آن تعداد لاتینوها که در جنگ کشته شدند سریعاً تبعه ای آمریکا شوند". در یکی از تظاهرات ضد جنگ پدر یکی از لاتینوهای کشته شده در جنگ عراق و آمریکا، اعلام کرد که "تمام راه ها به روی پسر من بسته شده بود. در جامعه نمی توانست جایی کار بگیرد، برای اینکه قانونی نبود " تنها " یک راه برای او باز بود و آن پیوستن به ارتش

ایران در زیر استعمار نو امپریالیستها اسیر بماند و فراموش کردن ساخت و پاخت سران ارتش با نیروهای ارتجاعی به رهبری خمینی، می باشد. نمونه های دفاع سرمایه های جهانی از نیروهای مرتجع در کشورهای تحت سلطه به حدی زیاد است که ذکر تک تک آنها در این مقاله به قول معروف مثنوی ۷۰ من کاغذ می شود.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست در جملات زیر خواست جهان خواری بورژوازی را به روشنی بیان داشتند:

"جامعه نوین بورژوازی که از ویرانه های جامعه فئودالی سربلند کرد، تضادهای طبقاتی را پایان نخبید. در این جامعه طبقات نوین جدید، شرایط سرکوب، اشکال جدید مبارزه جای قدیمی ها را گرفتند. این جامعه در کلیتیش بیش از پیش به دو اردوی بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگی که مستقیما در برابر هم قرار گرفته اند یعنی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم شد... او (بورژوازی) دارانیهای مشخص را به ارزش مبادله تبدیل نمود و به جای آزادیهای بی شمار قراردادی پابرجا - آزادی تجارت - را برپا داشت. در یک کلام به جای استثمار پنهان شده پشت توهمات مذهبی و سیاسی، استثمار بی رحمانه ی عربان، بی شرمانه و مستقیم را گذاشت... بورژوازی خود را در یک جنگ ثابتی درگیر می کند. در ابتدا با آریستوکراتها؛ سپس با آن بخش از بورژوازی که با رشد صنعت در تضاد می افتد؛ و پیوسته با بورژوازی کشورهای دیگر. در تمامی این جنگها او خود را در اجبار می بیند تا پرولتاریا را به یاری بطلبد و بدین ترتیب او را به صحنه ی سیاسی بکشاند..."

این تحلیل شگرف عینی، دیالکتیکی و انقلابی، با تحلیل مکانیکی و رفرمیستی انورائی تفاوتی بنیادی دارد. اگر برای مارکس و انگلس، وجود طبقات و مبارزات طبقاتی (و دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر در سطحی کشوری یا جهانی) اساس حرکت و تحول جامعه است، پس برای انورائی، مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری استبداد حاکم است و در جوامع ماقبل سرمایه داری استبداد حاکم است و در جوامع بورژوازی دموکراسی، که در آن به علاوه طبقات مختلف منافع مشترکی دارند و طبق استدلال ایشان "هرچه کار مشخص به کار مجرد" تغییر می یابد، دموکراسی هم بیش تر می شود و لابد منافع مشترک طبقات مختلف، باز هم بیشتر می گردد. مبارزه نیروهای طبقاتی پیشرو جامعه هم هیچ نقشی در روند تعمیق دموکراسی ندارد، چون که اقتصاد همی درهای "رحمت" را به روی مردم می گشاید!! استدلالهای او فاقد جوهر تحلیل طبقاتی است.

به همین دلیل، او امروز به تهاجم نئولیبرالیسم در کشورهای پیرامونی لبیک گفته و تنها آن را در پایان گرفتن عقب ماندگی و دیکتاتوری "رهائی بخش" می داند. استدلالهای انورائی هیچ فرقی اساسی با استدلالهای نئوکانهای حاکم بر آمریکا، ندارد. آنها مشغول تحقق رؤیای امپراتوری جهانی سرمایه هستند برای استقرار "دموکراسی"! و نورائی برای آنها کف می زند. نقش توده های انقلابی هم در این روند و در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم به باد سخره گرفته شده و تلاشهای روشنگرانه نیروهای انقلابی هم کاری عبث جلوه داده می شود. این چیزی جز سنایش نئولیبرالیسم سرمایه جهانی و تسلیم طلبی در برابر تهاجم آن نبوده و حتا یک درجه از رفرمیسم بورژوازی متوسط کشورهای پیرامونی هم عقب مانده تر است و گرایش نابی است به سوی کمپرادوریسم بی حد و مرز در این کشورها!

انورائی که در استدلالهایش زیاده روی کرده، برای آن که نشان دهد که با نظام سرمایه داری مخالف است می نویسد: "وظیفه تاریخی روشنگری در یک کشور عقب مانده پیرامونی، یعنی وظیفه منتقد روشنفکر چنین جامعه ای صرفا به نقد ماقبل مدرن، قرانت و رونویسی عصر روشنگری اروپا خلاصه نمی شود. نقد او همزمان نقد خود مدرن، نقد نظام تولید کالائی جهانی، یعنی نقد "نظام جنگی جهانی" هم است". (شماره ۱۱۰)

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست در جملات زیر خواست جهان خواری بورژوازی را به روشنی بیان داشتند:

"جامعه نوین بورژوازی که از ویرانه های جامعه فئودالی سربلند کرد، تضادهای طبقاتی را پایان نخبید. در این جامعه طبقات نوین جدید، شرایط سرکوب، اشکال جدید مبارزه جای قدیمی ها را گرفتند. این جامعه در کلیتیش بیش از پیش به دو اردوی بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگی که مستقیما در برابر هم قرار گرفته اند یعنی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم شد... او (بورژوازی) دارانیهای مشخص را به ارزش مبادله تبدیل نمود و به جای آزادیهای بی شمار قراردادی پابرجا - آزادی تجارت - را برپا داشت. در یک کلام به جای استثمار پنهان شده پشت توهمات مذهبی و سیاسی، استثمار بی رحمانه ی عربان، بی شرمانه و مستقیم را گذاشت... بورژوازی خود را در یک جنگ ثابتی درگیر می کند. در ابتدا با آریستوکراتها؛ سپس با آن بخش از بورژوازی که با رشد صنعت در تضاد می افتد؛ و پیوسته با بورژوازی کشورهای دیگر. در تمامی این جنگها او خود را در اجبار می بیند تا پرولتاریا را به یاری بطلبد و بدین ترتیب او را به صحنه ی سیاسی بکشاند..."

این تحلیل شگرف عینی، دیالکتیکی و انقلابی، با تحلیل مکانیکی و رفرمیستی انورائی تفاوتی بنیادی دارد. اگر برای مارکس و انگلس، وجود طبقات و مبارزات طبقاتی (و دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر در سطحی کشوری یا جهانی) اساس حرکت و تحول جامعه است، پس برای انورائی، مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری استبداد حاکم است و در جوامع ماقبل سرمایه داری استبداد حاکم است و در جوامع بورژوازی دموکراسی، که در آن به علاوه طبقات مختلف منافع مشترکی دارند و طبق استدلال ایشان "هرچه کار مشخص به کار مجرد" تغییر می یابد، دموکراسی هم بیش تر می شود و لابد منافع مشترک طبقات مختلف، باز هم بیشتر می گردد. مبارزه نیروهای طبقاتی پیشرو جامعه هم هیچ نقشی در روند تعمیق دموکراسی ندارد، چون که اقتصاد همی درهای "رحمت" را به روی مردم می گشاید!! استدلالهای او فاقد جوهر تحلیل طبقاتی است.

به همین دلیل، او امروز به تهاجم نئولیبرالیسم در کشورهای پیرامونی لبیک گفته و تنها آن را در پایان گرفتن عقب ماندگی و دیکتاتوری "رهائی بخش" می داند. استدلالهای انورائی هیچ فرقی اساسی با استدلالهای نئوکانهای حاکم بر آمریکا، ندارد. آنها مشغول تحقق رؤیای امپراتوری جهانی سرمایه هستند برای استقرار "دموکراسی"! و نورائی برای آنها کف می زند. نقش توده های انقلابی هم در این روند و در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم به باد سخره گرفته شده و تلاشهای روشنگرانه نیروهای انقلابی هم کاری عبث جلوه داده می شود. این چیزی جز سنایش نئولیبرالیسم سرمایه جهانی و تسلیم طلبی در برابر تهاجم آن نبوده و حتا یک درجه از رفرمیسم بورژوازی متوسط کشورهای پیرامونی هم عقب مانده تر است و گرایش نابی است به سوی کمپرادوریسم بی حد و مرز در این کشورها!

www.ranjbaran.org



آن به درجه تکامل روند کار مجرد و تحت الشعاع قرار گرفتن و پسرقتگی کار مشخص است. شتاب و ابعاد تولید خرد و محلی به تولید کلان فراگیر کالائی که همراه با خلع پید شدن تولیدکنندگان خرد روستا و شهر صورت می گیرد، یعنی شتاب انباشت سرمایه، سرعت فراگیری و وسعت پیشرفت کار مجرد را تعیین می کند". (همانجا - تکیه ها از ما است)

"باز کردن درها و هموار کردن راه ورود این سرمایه ها (منظور سرمایه های بزرگ جهانی است. ن) راه چاره خروج از باز تولید مکرر عقب ماندگی و دیکتاتوری است. در مقابل راه چاره های ایدئولوژیک استبدادی برای خروج از بن بست عقب ماندگی صرفا ارشاد توده ها و تلقین مفهوم مجرد و تجربه نشده دموکراسی در اذهان استبداد زده آنها اثرشفا بخش معجزه آسا ندارد". (شماره ۱۱۰).

تا آن جا که سرمایه قصد تسخیر بی چون و چرای بازارهای جهان را از ابتدا داشته و می خواهد تمامی مردم جهان را به زیر مهمیز مناسبات کارمزدی بکشاند و بورژوازی از این قصد جهان خواری اش هرگز دست برنداشته است، حق با انورائی است و ما با او توافق کامل داریم. هر چند که در تحقق این هدف، سرمایه پیوسته منافع خود را در نظر گرفته است و در این جاست که راه ما از وی جدایی می شود.

کشورهای سرمایه داری تا آن جا که توانسته اند، ثمره ی نیروی کار ارزان و منابع طبیعی کشورهای عقب مانده را چپاول کرده اند و پیشروی شان را در آن کشورها نه با هدف استقرار مناسبات دموکراتیک، بلکه بنا بر سیاست وقت شان در دفاع از مرتجع ترین طبقات به خاطر حفظ و گسترش منافع شان، بنانهاده اند. زیرا استقرار مناسبات واقعا دموکراتیک، می توانست جلو مداخلات سرمایه بزرگ خارجی را بگیرد.

به عنوان مثال: نه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا و انگلیس در ایران قصد استقرار دموکراسی و تبدیل کار مشخص به کار مجرد را داشت و نه حمایت از دارودسته خمینی برای چپاول ثمره انقلاب دموکراتیک مردم در انقلاب بهمن ۱۳۵۷. در هر دو حالت، خطر این که ایران تبدیل به یک کشور مستقل و انقلابی بشود، انگیزه ی آنها در مداخله بوده است. تحلیل از انقلاب ۵۷ تحت عنوان شورش نیروهای واپسگرا برای کسب مجدد قدرت به تنهایی، نادیده گرفتن و بی ارزش قلمداد کردن مبارزات کارگران و نیروهای مترقی و آزادی خواه است که نمی خواستند

نخواهد کرد. خلاصی مردم جهان از ظلم و ستم و استثمار درگرو نابودکردن و نه امکان دادن به جهان‌خواری باز هم بیشتر سرمایه‌های بزرگ انحصاری است.

در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، دست به دامن ارتجاع امپریالیستی شدن برای برجیدن عقب‌ماندگی و بدین منظور استدلال‌های تئوریک ساختن، عمل‌کرد و دلایل غیر علمی و بی‌ارزشی هستند که فقط از تاریک اندیشان مدافع سلطه انحصارات می‌توان انتظار داشت. سرنوشت امروزی بشریت در کشورهای عقب‌مانده ضرورتاً از تن دادن به سلطه‌ی سرمایه‌ی بزرگ انحصاری جهانی نمی‌گذرد. چنان‌چه آگاهانه برای گذار از آن نظام به نظام سوسیالیستی برنامه ریخته شده و به عمل درآید و در این راه پرافتخار با کارشکنی‌ها و مداخلات سرمایه بزرگ جهانی با قاطعیت جنگیده شود، فرا رفتن از نظم کارمزدی فراهم خواهد شد.

شکست سوسیالیسم قبل از آن که ناشی از "سربازخانه‌ای" بودن آن باشد، به علت مداخلات خرابکارانه‌ی سرمایه بزرگ جهانی در جلوگیری از رشد سوسیالیسم بوده‌است که از عدم توازن قوا بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم ناشی می‌شود. کافی است چشمانمان را به واقعیات قرن بیستم ببندیم تا ببینیم که برای از بین بردن کشور جوان سوسیالیستی شوروی تا چه اندازه امپریالیستها مداخله کردند و چه جنگ وحشتناکی را به آن تحمیل نمودند تا سرانجام درجنگی نابرابر، توانستند پشت سوسیالیسم جوان شوروی را به خاک برسانند.

لنین ۸۰ سال پیش نوشت: "خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارش‌ی مالی و نیز برافتادن رقابت آزاد."

اما انورائی هنوز خود را در عصری پایان گرفته از نظر تاریخی محبوس کرده‌است. بله زمانی بورژوازی برای کسب قدرت قاطعانه علیه استبداد مبارزه کرد و از دموکراسی دفاع نمود. در آن زمان، مدرن چیزی نو و پیشرفته بود. امروز جای ولترها و روسو‌ها را هانتینگتون‌ها و فوکویاماها، و جای روبسپیرها و بابوفها را بوشها و بلرها پر کرده‌اند که جز بسط ارتجاع به چیز دیگری نمی‌اندیشند و امپراتوری روم باستان را در شکل جدیدی می‌خواهند برای حاکمیت

نیروهای مبارز و انقلابی شده‌است، به سود نیروهای پیشرو ضد سرمایه‌داری کلمه‌ای بر زبان ایشان رانده می‌شود.

برعکس ایشان با نفرت از مبارزات ضد امپریالیستی ملل تحت ستم و انقلابات سوسیالیستی نام‌برده و تنها آرزویش این است که این مبارزات و "سوسیالیسم سربازخانه‌ای" مورد نقد قرار بگیرد، همه در خدمت سرمایه بزرگ جهانی درآیند تا پیرامونی‌ها کشان کشان در بازار جهانی سرمایه ادغام شوند و گویا آن وقت ارتجاع و عقب‌ماندگی و استبداد از بین خواهد رفت!! به چه قیمتی؟ به قیمت قبول قیمومیت سرمایه‌ی جهان‌خوار و بردگی کارمزدی که از جمله صد‌ه‌میلیون کودک را هم اکنون به بازار بی‌رحم استثمار سرمایه در کشورهای جهان سوم کشانده‌است!!

نورائی حتما می‌داند که در قیله‌ی سرمایه بزرگ جهانی - آمریکا - قرار دارد که لابد در آنجا "کارمشخص به کار مجرد" تبدیل شده‌است. اما ارتجاع حاکم بر آمریکا می‌خواهد قوانین تکامل علمی داروین را از کتب درسی خارج کرده و دید مسیحیت نسبت به خلق آدم و حوا توسط خدا را جانشین آن سازد. او حتما معتقد است که براساس قانون نظام سرمایه‌داری در آمریکا، باید دموکراسی در عالی‌ترین شکل مورد نظر ایشان، بی‌کم و کاست اجرا شود. در حالی که روز به روز حقوق دموکراتیک مردم آمریکا بیشتر و بیشتر پامال می‌شود. شکنجه‌گری توجیه می‌گردد و در زندانهای آمریکا از گوانتانامو گرفته تا باگرام و ابو غریب و زندانهای مخفی اش در کشورهای اروپای شرقی و غیره چیزی که وجود ندارد حقوق دموکراتیک زندانی است. وضع سیاهان و آمریکای لاتینی‌ها رقت بار است و توفان کاترینا درجه‌ی دموکراتیک بودن حکومت در رابطه با شهروندان کشورش در لوئیزیانا را نشان داد و هم اینک تجاوز به حریم انسانها از طریق گوش دادن به تلفونهای مردم دارد به افتضاح بزرگی در آمریکا تبدیل می‌شود. اگر قصد ایشان این است که از فرط خسته شدن از تداوم عقب‌ماندگی و استبداد در ایران، باید دست بدامن مدرن شد تا مناسبات متکی بر ماقبل سرمایه‌داری، با برده‌داری کارمزدی و دیکتاتوری سرمایه جای‌گزین شود، ایشان می‌تواند در کم‌رسانی به نوکانها، اسمنویسی کرده و حتا به گوشت دم توپ آنها برای استقرار "مدرن" تبدیل شود. اما در زندگی واقعی، کسی به این مشاطه‌گری چهره‌ی جنایتکار امپریالیسم تره هم خورد

بسیار خوب! انسان انتظار دارد که او با همان سماجی که به حق به نقد عقب‌ماندگی می‌پردازد به مثابه یک روشنگر در نقد مدرن هم شرکت کند و این نظام غیر انسانی را برملا سازد. اما دریغ از یک کلمه‌ی راه‌گشا در این مورد و علیه "نظام جنگی جهانی"! او علیرغم ادعای قبلی اش، از حد تفسیر - آنهم تفسیر به نفع جهان مدرن، در مقابل با جهان عقب‌مانده - جلوتر نمی‌رود. در حالی که تمام هنر یک منتقد روشنگر امروزی، راه‌گشایی نسبت به آینده است. وگرنه هر آن چه که او بسته و گریخته در این مقاله بیان داشته، طی ۱۵۰ سال اخیر توسط تئوری کمونیسم علمی به همه‌جانبه‌ترین شکل ممکن بیان شده‌است. او در پایان مقاله اش به نفی مبارزات ضد امپریالیستی و انقلابات سوسیالیستی می‌پردازد - مبارزاتی که تاریخ جهان را در قرن گذشته به پیش رانند، وگرنه ما هنوز هم در عصر مستعمراتی باید باقی‌ماندیم تا سرمایه‌ی بزرگ انحصاری، راحت‌تر امر چپاول ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار ارزان و منابع طبیعی کشورهای پیرامونی را انجام می‌داد - او چنین می‌نویسد:

"امپریالیسم قبل از آنکه یک پدیده‌ی سیاسی باشد، یک نظام اقتصادی است. سرمایه‌ی نفسه توسعه طلب است. و برای بدست آوردن فضای حیاتی از هیچ کوششی صرف‌نظر نمی‌کند. کتاب سیاه تاریخ توسعه آن در عین حال کتاب سیاه سرمایه‌داری دولتی (سوسیالیسم سربازخانه‌ای) شرق هم می‌باشد. به این معنی که نقد هردوی آنها در تاریخ بر پایه متدولوژی واحد تحلیلی است.

در عصر شکست ساستهای ناکارای انزواطلبانه ملی - ضد امپریالیستی تنها انتقاد واقعی بر ارتجاع و عقب‌ماندگی، استبداد و دیکتاتوری کوشش برای رفع موانع سیاسی - اجتماعی از پیش پای گرایش‌های توسعه طلبانه سرمایه مولد از مراکز به سوی پیرامونی‌ها است، که می‌تواند ضربه کاری و تاریخی را بر پیکر نیروهای پیش‌سرمایه‌داری وارد کند". (شماره ۱۱۰) اگر به راستی ایشان معتقدند که تاریخ توسعه سرمایه‌داری کتاب سیاهی است، عقل سلیم حکم می‌کند که به همان اندازه‌ای که علیه نوشته شدن این کتاب سیاه مبارزه شده و موفقیت‌هایی هم به‌طور مقطعی نصیب

دموکراسی بورژوائی به آخر خط رسیده، زنده باد دموکراسی شورائی!

مشاطه گری... بقیه از صفحه پنجم

تجمع و راه پیمائی داده نمی شود تا بتوانند بخشی از خواسته های مطالباتی خود را در جامعه مطرح سازند، ولی در همان زمان اعلام می گردد که طرح استخدام چند هزار نفر از شاگردان حوزه های دینی به عنوان مربیان پرورشی تحت نام با مسمای "سفیران نور" به اجراء در می آید تا بر وسعت "آموزگاران" از قماش احمدی نژاد افزوده گردیده و "شاگردانی" از نمونه "شاگردان" وی پرورش یابند.

و اما تاریخ بسیار دیرپاتر از عمر ننگین جنایت کارانی همچون احمدی نژاد و جورج بوش می باشد و این تاریخ دوگونه سیما در روند خود عرضه می دارد. سیمایی از تاریخ که شرح جنایت، آدم کشی، بی عدالتی، غارت، اشغالگری و تجاوز از جانب حاکمین و دولت مردان رژیم های استثماراری و ارتجاعی است و سیمایی از تاریخ که شرح مقاومت های نستوه، پایمردی های سترگ، پیکارهای عدالت خواهانه، آزادی بخش و رهائی انسان از کلیه قیود بندگی و بردگی است. در این تاریخ بدون شک نام های متفاوتی ثبت خواهند گردید. فرمان

هیتلر جهت نابودی میلیون ها انسان، حمله امپریالیست ها به یوگسلاوی، کودتا در شیلی، بمباران ویتنام، کشتار مردم افغانستان و عراق،



تراوش نماید. کدام بخش از کارنامه ننگین ۲۷ ساله رژیم اسلامی کوچک ترین نزدیکی با بخش اول جمله فوق دارند؟ هجوم به صفوف زنانی که خواستار تحمیل حجاب اجباری نبودند، بستن روزنامه ها و سر به نیست کردن نویسندگان و اندیشمندان چون مختاری و پوینده، هجوم افسار گسیخته، سرکوب وحشیانه مبارزات انقلابی خلق کرد، ادامه جنگ خانمان برانداز ۸ ساله با عراق، قتل عام زندانیان سیاسی، کشتار کارگران اعتراضی خاتون آباد، هجوم وحشیانه به صفوف کارگران شرکت واحد و به بند کشیدن رهبر سندیکا، اساتلو، سنگسار زنان و ... نشان از دولتی با رفتاری "منطقی، عقلانی، اخلاق مدار، صلح جویانه، عدالت محور" دارد!

قانون سیاه رضا خان، کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، نامه خمینی رهبر و سلف به حق احمدی نژاد جهت قتل عام و تصفیه زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و ... سیمای تاریک این تاریخ را حک خواهند نمود. و اما سیمای روشن و تابناک این تاریخ را نام هائی رقم خواهند زد که پارتیزان های ضد فاشیست، با قلبی به عظمت انسان نگاشتند، مبارزینی که در اردوگاه های مرگ هیتلری مردم را به مقاومت دعوت کردند، زندانیان سیاسی که در هنگام تیرباران شدن شان، با شعار زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم، وصیت نامه های خود را به پایان رساندند.

جورج بوش و احمدی نژاد انتخاب خود را کرده و در جلوه تاریک تاریخ جای گرفته اند، کمونیست ها، کارگران، آزادی خواهان و صلح جویان نیز انتخاب خود را نموده و در جلوه روشن و رو به آینده تاریخ جای گرفته اند.

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۵ - ر. بهزادی

احمدی نژاد با بی شرمی مختص آخوندها در مقام یک "آموزگار" نامه خود را نوشته و سئوالات "شاگردانش" را مطرح می کند. او هیچ ربطی به توده وسیع آموزگاران شریف و زحمت کشی که جهت اداره زندگی مشقت بار خود باید دو یا سه شیفت کار کنند، ندارد. مضحک تر این که درست یک هفته قبل از نامه وی، یعنی در روز ۱۲ اردیبهشت - روز معلم- به معلمان اجازه

سرمایه مستقر نمایند. نفرت از گذشته ارتجاعی لازم است اما نه کافی. بدون مبارزه با ارتجاع کنونی جهانی که امپریالیسم در راس آن قرار دارد و برعکس هم دست شدن با امپریالیسم برای مخالفت با ارتجاع درکشورهای عقب مانده، تکرار تراژدی تاریخی میرزا ملکم خانها به صورتی کمدی در شرایط جدید تاریخی است. طبقه کارگر و نیروهای رزمنده و انقلابی آن، دیر یا زود جامعه ایران را از لوث وجود ارتجاع و امپریالیسم پاک خواهند کرد. مبارزه با ارتجاع درهدستی با امپریالیسم، انداختن کشور از چاله ای استبدادی به چاه دیکتاتوری ارتجاعی سرمایه با قدرت جهانی است. همان چاه ارتجاعی که امروز صحنه ی عراق را به سلاخ خانه ی انسانها تبدیل کرده است: زیربنای اقتصادی مدرن این کشور را نابود کرده، مردم را از داشتن آب و برق هم به محروم ساخته، بیمارستانها را از کمبود امکانات پزشکی قدربه جواب گوئی بازداشته و ارتجاع پُست مدرن امپریالیستی - صهیونیستی تا به حال فقط صدها دانشمند و استاد دانشگاه را به قتل رسانده اند.

آیا انورائی برای توجیه کشته شدن آنها هم تئوری جدیدی خواهدتراشید که گویا این دانشمندان مشغول تبلیغ و تحقق "کارمشخص" ماقبل سرمایه داری به ضرر کارمجرد بوده اند!!!

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم

در حاشیه.. بقیه از صفحه اول

نامه اش به جرج بوش این است که دست از سیاست تعویض رژیم ما برداشته و همگام با یک دیگر به غارت، چپاول و ستمگری ادامه دهیم، در این صورت است که "دوستی" ما "ارتقاء" یافته و "تضمین" خواهد گردید.

در فرهنگ هر دوی این جانیان، مضمون کلمات مسخ گردیده و مفاهیمی متضاد و وارونه می یابند. عدالت آنها اوج بی عدالتی است. اگر میلیون ها کودک در پهنه جهان از فقر و عدم دست رسی به آب آشامیدنی روزانه جان خود را از دست می دهند، این نشان از عدالت "نمایندگان" خدای یکتا در همه قاره هاست. اگر میلیون ها انسان در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند، اگر میلیون ها انسان مهاجر در جامعه آمریکا فاقد هر گونه امنیت بوده و در اعتراض به سیاست های ستمگرانه دولت بوش به خیابان ها می ریزند، اگر در چهارچوب جغرافیای

"بازار آزاد" به بزرگی کره زمین و استقرار امپراطوری جهانی سرمایه است. در پرتو این بررسی، چندین سؤال بحث انگیز را می‌توان مطرح ساخت. آیا نئوکانهای آمریکا موفق خواهند شد که به این هدف نهایی خود برسند؟ آیا اروپاییها "(یا حداقل بخشی از آنها) حاضر خواهد گشت که قیومیت کامل آمریکا را بپذیرند؟ آیا اروپاییان بویژه دولتمردان کشورهای روسیه، آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و ...، نمی‌دانند که قبول بی قید و شرط هژمونی آمریکا کمتر از محو و فناء پروژه ی اروپایی (یعنی استقرار یک "اروپای متحد" مستقل از آمریکا) نیست؟ اگر می‌دانند چرا با آمریکا در حمله احتمالی به ایران همکاری می‌کنند (دولت تونی بلر بعد از عزل جک استراو از مقام وزیر امور خارجه انگلستان) و یا مامشات (دولت های فرانسه و...)؟ برای اینکه به این سئوالات پاسخ های مناسب و قابل تعمق داده شود باید به نکات زیر توجه کرد.

۱- اوضاع متحول جهان و بررسی فعل و انفعالات در اکناف جهان نشان می‌دهند که بر خلاف ادعای نئوکانهای در جهان کنونی، آمریکا تنها ابر قدرت بلامنازع نیست و اگر هم برای مدت کوتاهی بعد از فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" و پایان دوره "جنگ سرد" این امر "واقعیت ذهنی" داشته امروز با شکل گیری و گسترش "ابر قدرت افکار عمومی جهان" قدر قدرتی آن زیر سؤال جدی قرار گرفته است. در حال حاضر فقط ۲۹ درصد مردم آمریکا موافق حضور نظامی آمریکا در عراق و سیاست های رژیم بوش هستند. نزدیک به ۴۰ درصد مردم آمریکا خواهان استیضاح و محاکمه بوش و معاونش دیک چی نی می‌باشند.

۲- در کشورهای آمریکای لاتین (اولین "حیاط خلوت" آمریکا) نیروهای ضد گلوبالیزاسیون سرمایه (ضد خصوصی سازی، ضد جنگ، ضد فراملی ها و ضد "بازار آزاد") یکی بعد از دیگری زمام امور را در دست گرفته و در مقابل ابر قدرت آمریکا صف آرای می‌کنند (ونزوئلا، بولیوی، شیلی و ...)

۳- حضور نظامی و استراتژی جنگی آمریکا در اقصی نقاط جهان از پرو و کلمبیا گرفته تا عراق و افغانستان، نیجریه و ... به چالش جدی طلبیده شده اند. ارتشیان و نیروهای نظامی آمریکا به خاطر آموزش و تجربه ای که در دوره طولانی "جنگ سرد"

(۱۹۴۷-۱۹۹۱) کسب کرده اند و هنوز به سبک و روش آن دوره عمل می‌کنند و با نوع روش جنگها بی که نیروهای شورشی و مقاومتی در سراسر جهان علیه حضور و تجاوز نظامی آمریکا در دوره بعد از پایان "جنگ سرد" اتخاذ کرده و پیاده ساخته اند، آشنایی ندارند، لذا وجهه و اعتبار نظامی آمریکا به عنوان یک ابر قدرت نظامی نیز زیر سؤال قرار گرفته است. شایان توجه است که تهدید استفاده از بمب های هسته ای تاکتیکی و حتی استفاده از آنها هیچ مناسبت و یا سنخیتی با نوع مقاومتها و شورشی های که ارتش آمریکا در کشورهای مختلف روبهرو می‌گردد، ندارد.

۴- مردم اروپا بر خلاف دولتهای حاکم در آن کشورها به روشنی و به طور جدی مخالف سیاست های تجاوزکارانه رژیم بوش بویژه حمله احتمالی آمریکا به ایران هستند. به طور نمونه در کشورهای لهستان، مجارستان، ایتالیا و انگلستان مردم یا ضد جنگ به طور اخص و یا ضد رژیم بوش به طور اعم هستند. در واقع به تدریج مردم اروپا منجمله مردم روسیه، به این نتیجه رسیده اند که نئولیبرالیسم و پروسه فلاکت خصوصی سازی چالشگری عبوس و خطرناکی است که از طرف فراملی های کنترل شده از سوی آمریکا بر مردم جهان (منجمله بر اروپاییان) اعمال می‌گردد. آنها نیز به این درک رسیده اند که به قول سمیرامین "نئولیبرالیسم انسانیت را با انقراض خود توسط خویشتن تهدید می‌کند". اگر زمانی سیاست های تجاوزکارانه و ویران ساز نیروهای امپریالیستی عموماً در کشورهای حاشیه ای و پیرامونی جهان سوم (جنوب) پیاده می‌گشت، امروز پروسه تشدید جهانی شدن سرمایه در فاز نئولیبرالیستی آن می خواهد جای پای امپریالیسم آمریکایی را در کره خاکی ما از طریق استقرار امپراطوری جهانی سرمایه تقویت کند. این پدیده امروز اروپا را نیز تحت انقیاد و اطاعت خود متصور است. اروپاییان و حتی بخشهایی از هیئت های حاکمه دولت های اروپایی، به تدریج با خبر و آگاه تر می‌شوند که سردمدار "بلامنازع" "نظم نوین جهانی"، تمام جهان را به جولانگاه خود در آورده و با اتخاذ روشهای وحشیگرانه (که در تاریخ بی سابقه است) و با گسترش سرکوب، شکنجه و کشتار جمعی مردمان کشورهای سوم، کلیت هویت اروپا را نیز به چالش طلبیده است. به طور مثال نه تنها مردم روسیه بلکه

تحقیر و سرکوب مبارزات ملل در راه کسب حق تعیین سرنوشت ملی، قتل عام کمونیستها و کارگران، غارت و استثمار کشورهای بویژه پیرامونی در اکناف جهان و شکنجه زندانیان سیاسی، خبرنگاران و روشنفکران در زندانهای ابوغریب، پاکستان، گوانتانامو، افغانستان، تکزاس و ... می‌باشد. کارنامه جمهوری اسلامی سرمایه در بیست و هفت سال گذشته نیز مملو از نقص حقوق پایه ای مردم، سرکوب کارگران، زنان و دانشجویان و قتل عام کمونیست ها، دموکراتها، سکولارها و مخالفین تنوکراسی فقیه بوده است.

با در نظر گرفتن نکات فوق الذکر و با در نظر گرفتن این نکته اساسی که آمریکا و موثلفینش همیشه در تاریخ صد ساله ی امپریالیستی خود بعد از آغاز جنگ های "ساخت آمریکا" و اشغال نظامی کشورهای مورد تهاجم خود طبیعتاً ناچار بوده اند که تاریک اندیش ترین و ارتجاعی ترین قشرها و نیروهای طبقاتی (که مساعد سرسپردگی هستند) تکیه کنند، این سؤال مطرح است که دلایل اصلی و واقعی حمله نظامی و یا اخذ هر گزینه ای دیگر مبنی بر دخالت امپریالیستی در ایران چیست؟

هدف واقعی نئوکانهای از حمله نظامی به ایران صرفاً "تغییر رژیم" و یا براندازی جمهوری اسلامی نیست. هدف آنها وسیله ای است مرحله ای در خدمت هدف نهایی آنها در جهان: گسترش و تامین جهانی "دکترین مونرو" (تبدیل "خاورمیانه بزرگ" به "حیات خلوت" آمریکا از طریق اعمال حاکمیت کامل نظامی و سیاسی در ایران و در صورت لزوم مخدوش ساختن مرزهای بین المللی ایران به عنوان یک واحد "دولت-ملت" به عبارت دیگر حمله احتمالی و اشغال ایران ادامه و گسترش جنگهای آمریکا در افغانستان و عراق است. تسلط کامل بر ایران و کنترل ذخایر نفت و گاز طبیعی این کشور، هژمونی نفتی آمریکا را در "خاورمیانه بزرگ" تضمین و تامین ساخته و با تبدیل آن به "حیاط خلوت" نظام جهانی (تبدیل "خاورمیانه بزرگ" به "ایستگاه بزرگ بنزین گیری") آمریکا را به مرحله ای بعدی هدف نهایی خود نزدیکتر می‌سازد. مرحله ی بعدی آمریکا هژمونی بر "اروپای متحد" بعد از کسب هژمونی نفتی در "خاورمیانه بزرگ"، اخته کردن روسیه و بالاخره محاصره و تضعیف چین است. هدف نهایی آمریکا ایجاد

مبارزه علیه ارتجاع از مبارزه علیه امپریالیسم تفکیک ناپذیر است !

حتی رژیم پوتین نیز به این امر واقف گشته که هدف نئوکانها از حمله احتمالی به ایران و یا اعمال تحریمهای اقتصادی علیه ایران (که بدون تردید به افزایش شدید بهای نفت در بازارهای جهان خواهد انجامید) به نفع صادر کنندگان نفت از جمله روسیه است ولی پوتین در صدد است که با استفاده از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل از این امر جلوگیری کند. با این که با اعمال تحریم ها، دلارهای نفتی به سمت روسیه سرازیر می شود اما واقف است که در نوامبر آینده در ایالات متحده انتخابات مجلس برگزار خواهد شد و در این شرایط یک سیاست خارجی کار آمد و بسیج مرحله ای نیرو در ضدیت با دشمن خارجی (ایران) قادر است که دوباره مردم آمریکا را پیرامون هئیت حاکمه منسجم کند. آمریکا به شدت بر اعمال تحریم علیه ایران پافشاری می کند ولی پوتین و دیگر دولت مردان روسیه با حمله نظامی و هر نوع محاصره و تحریم اقتصادی از سوی سازمان ملل مخالفت می کنند. البته نئوکانها در این امر آرام نه نشسته و منتظرند که در سر فرصت رژیم پوتین را نیز با منویات خود یا هم آواز ساخته و یا نقش و امتیاز روسیه (حق وتو) را خنثی سازند.

حملات مکرر دیک چنی معاون رئیس جمهور آمریکا در کشورهای قزاقستان، حوزه دریای بالتیک و کروآسی در مورد کمبوددموکراسی و نقض حقوق بشر در روسیه و این که روسیه از منابع طبیعی نفت و گاز خود برای فشار آوردن به کشورهای همسایه اش استفاده می کند تا به حدی آشکار بود که روزنامه های اروپا و از جمله روزنامه لیبرال "داگنس نیتر" سوئد از شروع جنگ سرد بین آمریکا و روسیه سخن راندند. حاکمین روسیه دریافته اند که این مداخلات در جهت محدود کردن و محاصره هر چه بیشتر روسیه انجام می شوند و تحقق "خاورمیانه بزرگ" به مفهوم تحقق به محاصره انداختن روسیه است. رقابت آمریکا با روسیه در حوزه نفتی دریای خزر تشدید شده است. این خود دلیلی کافی است برای این که حاکمین روسیه از پروژه آمریکا در تغییر رژیم ایران حمایت نکنند.

۵- نئوکانها که مطمئن شده اند که روسیه به احتمال قوی با تحریم اقتصادی علیه ایران (از طریق استفاده از حق وتو) در سازمان ملل مخالف می کند، آشکارا می گویند که دولت بوش "از نزدیک مراقب عملکرد شورای امنیت" بوده و اگر این شورا نتواند به خواست آمریکا (تنبیه رژیم ایران) تن در دهد، ممکن است که سازمان ملل موضوعیت

و علت وجودی خود را از دست داده و با این شرایط اصلاً ارزش حفظ شدن نیز نداشته باشد. شایان توجه است که بخشی از نئوکانها سالهاست که به این عقیده رسیده اند که آمریکا می تواند از "سازمانهای دیگر از قبیل "ناتو" و یا شورای دموکراسیها" برای پیشبرد اهداف خود به ویژه در "جنگ علیه تروریسم" استفاده کند. بررسی ادبیات سیاسی نئوکانها به ویژه نشریات "نشنال ریویو" و "ویکلی استاندارد" (ارگانهای غیر رسمی نئوکانها) نشان می دهد که امر استفاده از سازمانهای دیگر (بجز سازمان ملل متحد) برای مدیریت و حل "بحران های بین المللی" از طرف رژیم بوش دیگر یک تهدید بیهوده به شمار نمی آید. به هر رو، این جالش ها از سوی رژیم بوش اروپاییان را بیشتر از هر زمانی در گذشته متوجه ساخته است که نئوکانها قصد دارند که بعد از کسب هژمونی نفتی در "خاورمیانه بزرگ" اروپا را تحت قیمومیت خود در آورند. در اینجا چالشهای عرضه شده از طرف بوش و نئوکانها را در رابطه با اروپا در سه بخش ارائه می دهیم:

چالش اول: رد پروژه ایجاد "اروپای متحد" بدون سطره آمریکا.
چالش دوم: جلوگیری از برقراری همکاری نوین بین اروپاییان و مردم کشورهای جنوب بدون آمریکا.
چالش سوم: جلوگیری از همکاریهای نزدیک بین روسیه و "اروپای قدیم" (فرانسه، آلمان و) از یک سو تضعیف و خنثی ساختن اتحاد بین روسیه و کشورهای "اروپای جدید" (لهستان، رومانی و) از سوی دیگر.
در شماره های بعدی نشریه "رنجبر" به چند و چون این چالش ها به ویژه در ارتباط با اوضاع متحول خاورمیانه و حمله آمریکا به ایران خواهیم پرداخت.

ناظمی ۱۵ ماه مه ۲۰۰۶

سرور آزادی.. بقیه از صفحه شانزده

نجات کارگران از جهمی که در آن زندگی می کنند، اعمال می شد.
۲- ناشی از شکست رفرم و رفرمیست ها، جنبش کارگری گام های ارزشمندی را در جهت رادیکالیزه کردن خود برداشت و توانست دامنه فعالیت یکپارچه خود را گسترش داده و با نیروی گسترده تری رژیم را تحت فشار قرار دهد.

۳- جنبش کارگری در این دو سال با اتکاء به نیروی خود، مشکلات و مسائل اش را حل نمود. پیروزی اخیر غیر قابل دسترس می بود اگر جنبش کارگری خود را به نیروی

دیگری آویزان می کرد.
۴- این جنبش نه تنها از پشتیبانی نسبتاً وسیع دانشجویان برخوردار گشت، بلکه همیاری جوانان، زنان زحمتکش و بعضی بخش های دیگر زحمتکشان را نیز به خود جلب نمود. این جنبش توانست از پشتیبانی بین المللی نسبتاً خوبی از کارگران و شخصیت های دمکرات کشورهای مختلف برخوردار گردد.

ولی با تمام این نکات مثبت و دستاوردها، جنبش کارگری ایران هنوز در اول کار است. رژیم اسلامی هنوز اساتلو و کارگران مبارز دیگر را در بند نگه داشته است. روند اوضاع نشان می دهد که برای آزادی اساتلو و دیگران باید پتک قوی تری را بر سر رژیم کوبید، باید جنبش گسترده تری را سازمان داد و بخش های وسیع تری از مردم را برای آزادی آنها به حرکت در آورد.

جنبش کارگری به مثابه ستون فقرات جنبش خلق برای سرنگونی رژیم سرمایه داری، نه تنها با دشمنان بیرونی دست به گریبان است، بلکه باید هوشیاری خود را در مبارزه با دشمن طبقاتی درونی نیز بالا ببرد. عناصر خط گذار، رفرمیست های دولتی با همکاری توده ای اکثریتی خود، برای به انحراف کشیدن جنبش کارگری لحظه ای را از دست نمی دهند. تا دیروز سوسیال – امپریالیسم روس تلاش می کرد توسط "رفقای" توده ای سیاست خود را در جنبش کارگری اعمال کنند. بر مبنای این تجربه تاریخی طبقه کارگر ایران باید با تمام نیرو برای حل مسائل و مشکلات مبارزه طبقاتی فقط به نیروی خود اتکاء کند. اتکاء به نیروی خود آن شمشیر برائی است که دست هر جانور خارجی را در کشیدن این جنبش به زیر نفوذ خود کوتاه می نماید. اتکاء به نیروی خود به این مفهوم است که طبقه کارگر ایران به عنوان بخشی از پرولتاریای جهانی می بایست وظائف ملی خود را خود سازمان دهد و سیاست های خود را خود تدوین نماید. مسائل مالی خود را خود حل کند، در عین حال که برای وحدتی فشرده و پیوند ناگسستنی با کل پرولتاریای جهانی و جلب پشتیبانی این کل فعال است. اتکاء به نیروی خود عبارت است از تلاش جهت پیوند مبارزات خود با کلیه اقشار و طبقات خلقی و سمت دادن آن ها به سوی سرنگونی رژیم سرمایه داری در همین حال حفظ استقلال خود به عنوان یک طبقه در برابر کلیه طبقات دیگر جامعه.

اگر جنبش آگاه کارگری می تواند خطوط طبقاتی دشمن را که از بیرون در درونش تزریق می شود به آسانی بشناسد، به همین آسانی نمی تواند خطوطی را که توسط خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری نشست

سرور آزادی.. بقیه از هشتم

می‌کند، از خطوط پرولتری تشخیص دهد. انحراف جنبش کارگری دقیقا از آن لحظه‌ای شروع می‌شود که آگاهان این جنبش روی دستاوردهای جهانی پرولتاریا که جمع بندی شده و در پراتیک به اثبات رسیده‌اند، نایستاده بلکه می‌لند و یا آن را نفی می‌نمایند.

تجربه تاریخ پرولتاریای جهان به ویژه در روسیه و چین نشان داده است که:

- بورژوازی را نه با خواهش و تمنا، نه با آوانس دادن و مماشات و نه با تهدید توخالی می‌توان سرنگون ساخت. بورژوازی را می‌توان فقط و فقط با قهر توده‌ای در جریان یک انقلاب عظیم اجتماعی که اکثریت توده‌های زحمتکش در آن فعال باشند، سرنگون ساخت.

- سرنگونی بورژوازی و ورود به جامعه سوسیالیستی فقط با برپایی شوراهای کارگری ممکن نیست. پرولتاریا حزبی می‌خواهد که نماینده ایده‌نولوژیک - سیاسی او باشد و کل طبقه را بهم پیوند دهد و جنبش عمومی مردم را در راستای حرکت طبقه سازمان دهد.

- سازمان پیشروی پرولتاریا (حزب کمونیست) محل سازش و آشتی کنان جریانات فکری طبقات مختلف نیست.

بلکه آن کوره سوزانی است که تجربه پرولتاریا در آن تفت می‌یابد و اندیشه‌های غیر پرولتری به خاکستر تبدیل می‌گردند. در هیچ جای جامعه، مبارزه طبقاتی به شدت مبارزه طبقاتی در حزب کمونیست نیست. این شدت مبارزه طبقاتی که در درون حزب به صورت تصادم خطوط سیاسی خود را نشان می‌دهند، ناشی از تلاش‌های بی وقعه تمام طبقات غیر پرولتری - خرده بورژوازی فقیر، خرده بورژوازی مرفه،

بورژوازی داخلی و امپریالیسم - علیه مشی پرولتری است که در مارش طولانی، قله جامعه جهانی کمونیستی را در پیش گرفته است. این مبارزه با پیشروی پرولتاریا علیه بورژوازی، سرنگونی قهری آن و تبدیل شدن به طبقه حاکم نه تنها از شدت‌اش کاسته نخواهد شد، بلکه چون آتشفشانی می‌گدازد. به این جهت لنین و مائوتسه‌دون گفتند: در جامعه سوسیالیستی هنوز کی بر کی معلوم نیست.

پرولتاریای ایران با وجود تاریخ نسبتاً طولانی و تجارب بسیار، به علت اخلاص طبقات غیر پرولتری در صفوف‌اش هنوز در اول راه ایستاده است و کوه سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و ساختمان سوسیالیسم را در پیش دارد. مبارزه پرولتاریا مبارزه ایست سخت،

بغرنج و طولانی که با ساده نگری هیچ وجه مشترکی ندارد.

ما عمیقا بر این باوریم که طبقه کارگر ایران همراه و همدوش سایر کارگران جهان با استقبال شکست‌ها و پیروزیهای بسیار مسیر تاریخی خود را طی خواهد کرد و کمونیسم را متحقق خواهد ساخت. - کوشان

هشدارهایی.. بقیه از شانزده

جنگ هوراکشید و محو تماشای سلاخیهای ارتجاع داخلی و جهانی شد؛ یا باگفتن این که ماجرا به ما مربوط نیست، نابودی هم وطنان و به خصوص کارگران و زحمت کشان را شاهدش و کشوری ویران شده از جنگی ناعادلانه را که احتمالا در صورت به‌کارگیری بمبهای هسته‌ای غیرقابل زیست هم خواهدگشت، نظاره کرد. دژخیمان مرگ و نابودی فعالند و ما هم برای مقابله با آنها باید بپاخیزیم.

ما همچنین توجه خواننده‌گان را به نامه تعدادی از دانش‌مندان آمریکا که برخی از آنها جایزه نوبل نیز دریافت کرده‌اند به بوش درمورد خطر به‌کارگیری سلاحهای هسته‌ای، جلب می‌کنیم. برای مطالعه‌ی آن به آدرس زیر مراجعه کنید: <http://physics.ucsd.edu/petition/physicistsletter.pdf> در این راستا ما کلیه‌ی نیروهائی که خواستار سرنگونی رژیم اسلامی حاکم و برقراری سوسیالیسم بوده و ضد هرگونه مداخله‌ی امپریالیستی در امور ایرانند دعوت می‌کنیم تا در رابطه با جلوگیری از بروز جنگ و یا در صورت بروز چه‌گونه‌گی مقابله با آن، دست به اقدامات مشترکی بزنند.

هیئت تحریریه رنجبر

* * * * *

ایران هدف بعدی نونکانها

(سخنرانی هون رون پال، نماینده تگزاس درکنگره - ۵ آوریل ۲۰۰۶)

سه‌سال از حمله‌ی آمریکا علیه صدام حسین و سلاحهای کشتارجمعی او گذشت. اکنون تقریبا همه می‌دانند که این سلاحها وجود نداشتند و صدام خطری را متوجه آمریکا نکرده بود.

باوجوداین برخی از سربازان ما که در عراق خدمت می‌کنند، هنوز هم اعتقاد دارند که صدام حسین درحادثه‌ی ۱۱ سپتامبر دخالت کرده است؛ هرچند که خود دولت پذیرفته که چنین دخالتی درکار نبوده‌است. درحقیقت هیچ‌کس

نمی‌تواند از علت حمله به عراق مطلقا آگاه باشد. بهانه‌هایی که برای ماندن درعراق مطرح می‌شوند این است که گویا هدف ایجاد دولتی دموکراتیک و دوست آمریکا در آن است. اکنون دیگر کسی نمی‌تواند انکار کند که تضمین نفت رسانی، نقش مهمی در تصمیم ما به رفتن به عراق و ماندن در آن‌جا داشته‌است.

مطمئنا این می‌تواند توضیحی باشد برای مالیات دهنده‌گان آمریکا که چرا چنین بهائی برای ساختن و حفظ تعدادی پایگاه بزرگ دائمی درعراق می‌پردازند. آنها همچنین متوجه شده‌اند که سفارتی میلیارددلاری که بزرگترین درجهان است، درعراق ساخته می‌شود.

سوال پرمعنائی که از خودمان باید بکنیم این است: ما از سه سال بودن درعراق چه آموخته‌ایم؟ نقشه‌های موجود درمورد تغییر رژیم در ایران نشان می‌دهند که ما هیچ چیز یادنگرفته‌ایم. هنوز تعداد زیادی از اعضای دولت تصویری طلائی از عراق می‌دهند. اما من نگرانم: اگر سه سال گذشته چیزی جز رؤیای بدی نبود، و مردم ما به طور ناگهانی بیدار شده‌اند، چه تعدادی به بهانه‌ی امنیت ملی آماده‌ی حمله‌ی مشابهی هستند؟ آیا به‌جای آن می‌توانیم آه عمیقی بکشیم و چون رؤیای بدی دیدیم، نباید دوباره کابوس مرگ و ویرانی، آشوب و صرف شگفت‌انگیز دلارهای مالیاتی را ببینیم. می‌توانیم تصور کنیم که بتوانیم به بهای ۳۰ دلار برای هر بشکه نفت برسیم و مهمتر این که ۲۰ هزار تلفات آمریکا را غیرلازم تشخیص دهیم. حدس من این است که ۹۹٪ آمریکائیا موافقت که رؤیای بدی داشتیم و هرگز تجاوز دیگری را اگر امروز رخ دهد، نپذیرند.

علازم نتایج ششمزکننده‌ی سه سال گذشته، در طرح تغییر حکومت در ایران، کنگره مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. مقاومت در برابر بلندشدن فریاد "دموکراتیک کردن" ایران کم صورت می‌گیرد... هم اکنون تبلیغات هماهنگی مردم آمریکا را علیه ایران، به خاطر یک تهدید فرضی ضدا با سلاحهای کشتارجمعی صورت می‌گیرد. فرضی که حقیقتی بیشتر از آن چه که برای صدام بود، ندارد. نونکانها همین استدلال را برای ایران به‌کار می‌گیرند. وحشتناک است ملاحظه کنیم که به چه آسانی کنگره و مردم بسیاری از این استدلالها علیه ایران را که قبلا برای توجیه حمله به عراق آورده شدند، می‌پذیرند.

از سال ۲۰۰۱ ما ۳۰۰ میلیارد دلار خرج کرده و دوکشور مسلمان افغانستان و عراق را اشغال کرده‌ایم. ما فقیرتر شدیم اما نه امن‌تر. ما افغانستان را اشغال کردیم تا اسامه‌بن‌لادن

را که رهبر اصلی در پشت سر حادثه ۱۱ سپتامبر بود، بگیریم. این تلاش به طور واقعی کنار گذاشته شد. هرچند که طالبان از قدرت در افغانستان کنار گذاشته شدند، بیشترین بخش این کشور تحت اشغال و کنترل جنگ سالاران است که تجارت مواد مخدر را به مراتب بیشتر از قبل در دست دارند. کنار زدن طالبان از قدرت در افغانستان بیشتر از این که به نفع ما باشد، به نفع دشمن سرسخت طالبان یعنی ایران تمام شد.

هدف درازمدت نئوکنها در عراق به رها کردن جست و جوی بن لادن منجر شد. تجاوز به عراق در سال ۲۰۰۳ به عنوان مأموریت افتخار آفرینی جار زده شد که توسط اطلاعات غیر واقعی در مورد توانائی صدام در حمله به همسایه گانش توجیه می شد. این سیاست شکست خورده باعث اغتشاش در عراق شد - اغتشاشی که بسیاری آن را جنگ داخلی می نامند. صدام از قدرت به زیر کشیده شد و اکثر از این امر راضی بودند. اما به مثابه عراقی ای که در دریای ثبات طولانی مدت حاکمیت او بودند، این بار هم کنار زدن صدام به نفع ایرانیها شد که صدام را دشمن سرسخت خود می دانستند.

و سواس ما در مورد دموکراسی - که به روشنی مشروط است وقتی که انسان به جوابهایمان در مورد انتخابات اخیر فلسطین توجه کند - به اکثریت شیعه اجازه خواهد داد تا رهبری را که توسط حکومت سازمان داده شده بود به دست آورد. ایرانیها از این محظوظ می شوند چون که رابطه فشرده ای با شیعه های عراق دارند.

در مورد نتایج غیر منتظره صحبت کنیم! این جنگ اغتشاش، جنگ داخلی، مرگ و ویرانی و مخارج عظیمی به بار آورده است. این جنگ دو دشمن بدترین ایران را از صحنه خارج کرده و قدرت در عراق را به بهترین دوستان ایران داده است. هم چنین این عدم موفقیت ظاهری سیاسی هیچ تاثیری روی محدود کردن حرکت کنونی در مورد به اجرا در آوردن درگیری مشابه با ایران نداشته است ؟

درک عمومی این است که به زودی جنگ در عراق به ایران هم سرایت خواهد کرد. ترس از سلاح های هسته ای تخیلی یا بروز درگیری ای توسط ایران - طبق نقشه قبلی یا به طور اتفاقی - حمایت لازم را برای حمله به یک کشور مسلمان ثالث فراهم می کند. تمام شکستها و نتایج غیر منتظره گذشته از خاطره ها زوده می شوند.

به جای زانو زدن در مقابل این تغییرات، ما باید نشان دهیم که آنانی که ما را بدون

ملاحظه ای چندانی به سوی جنگ هل می دهند با قدری احتیاط در مورد جوانان مان که در خدمت نظام هستند و فرضا به بچه های خودشان، اگر دارند، بیاندیشند. مشکل می توان دید که حمایت کنندگان سیاسی جنگ، آگاهانه درخواست جنگ پیش گیرانه برای تغییر رژیم را بدهند. جایی که جوانان قربانی می شوند. مگر این که کشته ها و زخمی ها فرزندان خودشان نباشند. من مطمئن هستم این امر انکار خواهد شد - که معنایش این است که فرزندان آنها از نظر تکنیکی در دسترس چنین قربانی شدنی باشند که اکثر گرامی داشته شده و مورد افتخار واقع می شوند و به سود خانواده های است که آن همه از دست داده اند و اگر این چنین نبوده و فرزندان آنها قابل دسترسی برای قربانی شدن نباشند، دورویی آنها کاملا آشکار می شود. بیاد داشته باشیم که اکثر طراحان نئوکا در زمره ی جوجه مدافعین جنگ می باشند.

...
۳ سال پیش، در صدد بالائی از مردم به راحتی به خاطر تبلیغات سیاستمداران و رسانه ها از اشغال پشتیبانی کردند. امروز بعد از ۳ سال دردناک برای بسیاری از آنها، حتی نیروهای ارتشی از خواب بیدار شده و بی فایده بودن تلاشهای ما را که به شکست می انجامند، شاهدند. ۷۲٪ از نیروهایمان در عراق می گویند زمان آن رسیده است که برگردیم، هر چند که هنوز اکثر آنها بر این باور قفل شده اند که به خاطر حمله ۱۱ سپتامبر آنها به عراق آمدند. و این با وجودی که دولت هم این ادعا را دیگر ندارد. تبلیغات در میان نیروهایمان با این قصد صورت می گیرد که آنها به داشتن اعتقاد نسبت به هدف نیاز دارند تا خطر مرگ و ناقص شدن را بپذیرند.

من خطر گسترش جنگ در خاور میانه را احساس می کنم و امیدوارم که این احساس نادرست باشد. من احساس می کنم که شرایطی بوجود خواهد آمد که احتیاج به حمایت باشد، صرف نظر از خطر و بهائی که باید پرداخت. آن گاه هر نوع عدم پشتیبانی باردیگر با برچسب کوتاه آمدن در برابر تروریسم و القاعده جواب خواهد یافت. به ما گفته خواهد شد که ما باید از اسرائیل حمایت کنیم، وطن پرست باشیم، از نیروهایمان پشتیبانی نکنیم و مدافع آزادی باشیم. اما مردم اکثر زمانی گند و بوی جنگ را حس خواهند کرد که کشتار شروع شده باشد. مخالفت مردم دیرتر شروع می شود، اما احتمالاً به پایان دادن جنگ کمک خواهد کرد. من نگرانم که قبل از این که بتوانیم جنگ را پایان دهیم و دامن خود را از آن برهانیم، شور میهن پرستی جهت گسترش جنگ به

ایران، فریادهای "جنگ دیگر بس است" را خفه کند! تهییج کردن و قطعنامه های کنگره که ایران را دشمنی معرفی می کند که باید به آن حمله کرد، هم اینک شروع شده است. این بسیار بد است که ما از اشتباهاتمان نیاموزیم.

این بار قبل از این که بمبها فرو بریزند ادعای بزرگتری در مورد تحریم بین المللی توسط سازمان ملل خواهد شد. اما حتا بدون حمایت جامعه جهانی، ما باید منتظر باشیم که طرح تغییر رژیم ادامه یابد. به ما از قبل هشدارهائی داده می شود که "تمامی راه حلها" باز هستند و مقاومت چندانی از جانب کنگره صورت نمی گیرد. حتا مقاومت کنگره در رابطه با ایران کمتر از مقاومت در رابطه با هجوم به عراق بود. قابل تعجب است که بعد از ۳ سال نتیجه ی بد و مخارج عظیم، علائم اندکی دیده می شود که ما در سیاست خارجی، عدم تجاوز را تجویز کنیم. متأسفانه، تغییر رژیم، سیاست کشور تراشی، پلیسی کردن جهان و حفاظت از "نفث مان" هنوز هم توسط رهبران هر دو حزب امری پذیرفته شده است.

برای بسیاری در واشنگتون مسئله این گونه است که چون ایران جدا تلاش می کند تا سلاح هسته ای بدست آورد لذا مخالفت به مراتب بیشتر از مورد عراق است. محمود احمدی نژاد اسرائیل را تهدید به نابودی کرده است و این قابل تحمل نیست. واشنگتون ایران را خطرناکتر از عراق می داند، خطری که نمی توان آن را نادیده گرفت.

در سال ۱۹۵۳ "سیا" ی ما به کمک انگلیسیها محمدمصدق رهبر به طور دموکراتیک انتخاب شده را سرنگون کرد. ما شاه را به قدرت رساندیم. او بی رحمانه حکومت کرد، اما از منافع ما در زمینه نفت حفاظت نمود و به این خاطر تا سال ۱۹۷۹ از او دفاع کردیم. ما حتا به او اولین راکتور هسته ای را دادیم. ما هیچ دلیلی نیاوردیم که به خاطر داشتن نفت او احتیاجی به نیروگاه هسته ای ندارد. از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۹ حکومت استبدادی او مسلمانان رادیکال مخالف به رهبری آیت الله خمینی را تحریک نمود تا در سال ۱۹۷۹ شاه را سرنگون کرده و به گروگان گیری از ما پرداخت. این حادثه ای عکس العملی و در ابتدا آرام بود، اما مسلمانان خاطره های طولانی مدتی دارند. گروگان گیری و سرنگونی شاه توسط آیت الله، پیروزی عمده ای اسلامیستهای رادیکال بود. اکثر آمریکائیا نمی دانستند و یا به راحتی فراموش کردند که مداخله در امور داخلی ایران در سال ۱۹۵۳ خردمندانه نبود.

وئیگ توسط نیروی خارجی مورد حمایت مالی قرار می‌گرفت؟ جای تعجب نیست که مردم ایران از ما و از برخورد رهبرانمان برنجند! آن هم زمانی که البرادعی و هیئت تحقیقاتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هیچ تخطی از منع گسترش سلاح هسته‌ای را نیافته‌اند...

شکی نیست که کلمات "تغییر رژیم" جزو قرارداد نیست - این دقیقاً آن چیزی است که آنها (نوکوانها - م) می‌گویند. میکائیل لدین نوکنسرواتو، یکی از معماران شکست عراق در برابر کمیته روابط بین‌المللی... می‌گوید: "من می‌دانم که برخی از اعضاء ترجیح می‌دهند حول اعلان آشکار تغییر رژیم به مثابه سیاست این کشور برقصند. اما هرکسی دقیقاً به زبان و مضمون IFSA و رابطه فشرده‌اش با سنا توجه کند، به روشنی خواهد دید که این کنه مسئله است. شما در ایران آزادی را بدون سرنگونی ملاها نخواهید دید".

تحریمها، همراه با حمایت‌های مالی و سیاسی به افراد و گروهها که خواهان سرنگونی حکومت ایران هستند، اعلام جنگ است. یکبار دیگر ما به طور یک جانبه اعلان جنگ پیش‌گیرانه علیه کشور و مردمی می‌دهیم که تجاوزی به حقوق ما نکرده و توانایی انجام آن را هم ندارند. در ۵۶ سال گذشته کنگره به بخش اجرائی قدرت تبدیل شده برای ورود به جنگ دلخواه، مستقل از نتایج تراژیک و بهایش.

... ما در ۷۰۰۰ مایلی کشورمان به عراقیها و ایرانیها می‌گوئیم چه نوع حکومتی به کمک نیروی مسلحمان باید داشته باشند و ما آنها را متجاوز می‌نامیم. ما درک نکرده‌ایم که مردم ایران صرف‌نظر از اشتباهاتشان، در عصر مدرن به هیچ‌یک از همسایه‌گان‌شان تجاوز نکرده‌اند. تحریکات ما لازم‌نیستند و گران و خطرناک هم می‌باشند.

... پرزیدنت می‌گوید: "خواست ایران به داشتن سلاح هسته‌ای غیرقابل قبول است"، "یک خواست" امری کاملاً ذهنی است که نه می‌توان مانع آن شد و نه رد کرد.

در نتیجه تمام آنچه که حمله را توجیه می‌کند این است که ایران نتواند ثابت کند که "خواست"ی ندارد که مثل آمریکا، چین، روسیه، انگلیس، فرانسه، پاکستان، هندوستان و اسرائیل بشود - که موشک‌های هسته‌ای شان زمین را احاطه کرده‌اند. منطقی این چینی برای توجیه جنگ جدید، بدون آخرین ملاحظه به اعلام جنگ کنگره، درحقیقت ترس‌آور است.

آنها محدودیتهای بین‌المللی در مورد سلاح هسته‌ای را کنار گذاشته‌اند. اما ما به آنها و به هندوستان پاداش می‌دهیم.

ما بی جهت و دیوانه‌وار ایران را تهدید می‌کنیم، درحالی که آنها سلاح هسته‌ای ندارند. اما گوش بدهید به سخنان یک تاریخ‌دان اسرائیلی برجسته، مارتین وان کرولد که می‌گوید: "روشن است که ما نمی‌خواهیم ایران سلاح هسته‌ای داشته‌باشد، و من نمی‌دانم که آیا آنها مشغول ساختن آن هستند. اما اگر آنها چنین نکنند، دیوانه هستند".

انبوهی از اطلاعات نادرست در مورد برنامه هسته‌ای ایران پخش شده‌است. این قلب واقعیتی به‌کار گرفته‌شده‌اند تا کنگره قطعنامه‌های محکومیت ایران و تشویق سازمان ملل به تحریمها را بگذرانند.

... ما از ایران می‌خواهیم ثابت کند که قراردادهای هسته‌ای را زیرپا نگذاشته، این یعنی درخواست ناممکن از آنها برای اثبات نه البرادعی می‌گوید ایران با قرارداد عدم گسترش سلاح هسته‌ای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی موافق است.

... ضد ایرانی‌ها بر طبل‌های جنگ می‌کوبند، توافق پاریس را واژگونه جلوه می‌دهند و خواست ایران را در شروع مجدد روند غنی سازی رد می‌کنند. قطع روند غنی سازی توسط آنها داوطلبانه بود و نه یک وظیفه ی قانونی. ایران تحت قرارداد عدم گسترش سلاح هسته‌ای حق مطلق دارد که نیروگاه هسته‌ای به منظور صلح آمیز ساخته و مورد استفاده قرار دهد. اکنون ادعا می‌شود که این ضد قرارداد آژانس است. این آمریکا و متحدین‌اش هستند که به قرارداد عدم گسترش سلاح هسته‌ای پشت کرده و آن را وارونه ساخته‌اند: نظیر دادن وسایل هسته‌ای به هندوستان که زیرپا گذاشتن آن قرارداد است. ... جنگ طلبان نو کنسرواتو هنوز فعالند و کنگره، رسانه‌ها و مردم آمریکا را برای انجام یک حمله‌ی پیش‌گیرانه به ایران آماده می‌سازند. مهم نیست که افغانستان متلاشی شده و در عراق جنگ داخلی شروع شده‌است...

پیشنهاد کمک مالی و سیاسی به افراد خارجی و داخلی که موافق سرنگونی حکومت ایرانند، مملو از خطر بوده و پُر از رجزخوانی است. تصور کنیم که شهروند آمریکائی چه‌گونه عکس‌العملی نشان می‌داد اگر چین عمل مشابهی را در آمریکا به‌خاطر تغییر رژیم انجام می‌داد! چه تعداد از ما راضی خواهند شد اگر کسی مثل تیموتی مک

در دهه‌ی ۱۹۸۰ ما به حمایت از تجاوز عراق به ایران پرداخته و مناسباتمان با ایران را حادثر نمودیم. این باعث شد که این روابط بدتر بشود، درحالی که به صدام پیام می‌دادیم که حمله به کشور همسایه چندان هم بد نیست. وقتی که حسین پیام وزارت خارجه ما را گرفت که حمله‌اش به کویت، مسئله‌ای برای آمریکا نیست، او فوراً به آن کار اقدام کرد. به سخن دیگر ما او را تشویق کردیم این کار را بکند، همان طور که در رابطه با ایران کرده بودیم. اما این بار عکس‌العمل ما بسیار متفاوت بود و ناگهان متحد و دوست ما صدام دشمن سرسخت ما شد. مردم آمریکا شاید این تغییر موضع ما را فراموش کنند، اما آنهایی که به این دلیل صدمه دیدند، هرگز آن را فراموش نمی‌کنند و ایرانیها به‌خوبی یادشان است که ما درامورشان دخالت کردیم. ایرانیها را "محورشیطانی" نامیدن، آنها را بیشتر از ما بیگانه کرده و دشمنی شان را علیه ما برانگیخت.

صرف‌نظر از هر دلیلی که نوکوانها ممکن است بتراشند، آنها مقید و مصمم به مقابله با ایران هستند و می‌خواهند رهبری آن را عوض کنند. این سیاست حضور نظامی ما را گسترش بیشتری داده و امنیت ما را به‌خطر می‌اندازد. واقعیت تلخ این است که خطر فرضی ایران بیشتر از آنچه که عراق بود، نمی‌باشد. اتهام علیه ایران بی محتواست و دست بر قضا شباهت زیادی با اتهام دروغین و ساخته‌گی علیه عراق دارد. انسان می‌توانست فکر کند که محرکین جنگ علیه عراق کمی با بی‌میلی بیشتری استدلال‌های مشابه را جهت جلب توجه مردم به ایران، به‌کار ببرند. مردم آمریکا و کنگره باید در پذیرش این اتهامات و ارزش آنها، مراقب‌تر باشند. اما باز هم به نظر می‌رسد که تبلیغات مؤثر افتاده، چون که کمتر کسانی هستند که در واشنگتون تصمیم کنگره در مورد محکوم کردن ایران و درخواست تحریم آن از سازمان ملل را زیر سوال ببرند.

... ایران سلاح هسته‌ای ندارد و هیچ دلیلی به جز حدس زدن‌ها هم موجود نیست که برای تهیه‌ی آن کار می‌کند.

اگر ایران سلاح هسته‌ای داشته باشد، چرا این متفاوت از داشتن سلاح هسته‌ای توسط پاکستان، هندوستان یا کره شمالی است؟ چرا ایران کمتر حق در داشتن سلاح دفاعی دارد تا دیگر کشورها؟

... پاکستان تکنولوژی هسته‌ای را در سراسر جهان و از جمله در کره شمالی پخش کرده‌است.

کردن نیروهای خود درجهان، امنیت داخلی ما به خاطر ضعف نظامی به خطر می‌افتد. به مثابه ابرقدرت جهان، سیاست مداخله‌گری دائمی به مثابه امری زورگویانه به حساب آمده و زیرآب دیپلماسی مثبت ما را می‌زند.

محافظه‌کاران، لیبرالها، مشروطه‌خواهان و بسیاری از لیبرالهای امروزی، جمله‌گی گاهی مداخله‌گری را انجام داده‌اند. دلیلی وجود ندارد که همکاری این گروه‌ها بار دیگر باعث به‌وجود آمدن حالتی از طرفداری از آمریکای غیرمتعهد، ضدمداخله درسیاست خارجی و مذاکره با همه‌ی ملل جهان نشود. سیاست تجارت و صلح و خواست به‌کارگیری دیپلماسی به مراتب برتر از سیاست خارجی‌ای است که طی ۶۰ سال اخیر صورت داده‌ایم.

زمان تغییر فرا رسیده است.

پایان

گوشه‌هایی از اعجاز... بقیه از صفحه ۱۳

- کشتار آکادمیسینهای عراقی پدیده جدیدی در عراق است که قبل از آوریل ۲۰۰۳ وجود نداشت.
- این نقشه حکایت از مقابله و انگیزه‌های شوم دارد.
- کشتارها، ربوده شدن‌ها و تهدید به مرگ آکادمیسینها و فشار به دکترها در ترک کشور توسط هیچ گروه مذهبی و سکتاریستی صورت نگرفته است.
- ارزیابی مسلط این است که قربانیان در اکثریت از مردم عرب بوده‌اند....

پایان

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می‌باشد.

خواهد بود با بهره‌ی بسیار بالا و تورم قابل ملاحظه‌ی قیمتها. این زمانی خواهد بود که دست درازیها شنیده خواهد شد و مردم متوجه می‌شوند که "انسان‌گرایی" نئوکاها قابل تحمل نمی‌باشد.

...

برخی‌ها شاید قویا با استدالات من مخالف باشند و به تبلیغاتی اعتماد کنند که می‌گویند: ایران و رئیس‌جمهور آن احمدی نژاد عمیقاً بی‌مسئولیت هستند و در نابودی اسرائیل منافی دارند. لذا تمام اقدامات برای جلوگیری ایران از دست یافتن به سلاح هسته‌ای باید گرفته شود. این کارزاری است برای مقابله فوری با ایران.

اولا ایران سلاح هسته‌ای ندارد و بنابراین گزارش سیا نزدیک به ساختن آن هم نیست. حتماً اگر هم داشته باشد، به‌کار بردن‌اش معادل است با نابودی فوری آن توسط اسرائیل و آمریکا. ترس جنون‌آور داشتن از ایران غیرواقعی است. با سیاست هشداردهی ما توانستیم جنگ سرد علیه شوروی را با ۳۰ هزار سلاح هسته‌ای و موشک با موفقیت به‌پایان برسانیم. اگر ما با دیوانه‌ای طرف باشیم که صاحب بمب اتمی است که ما را نگران می‌کند کره شمالی است (بهتر بود می‌گفت ما خودمان از همه دیوانه‌تریم - م). مع الوصف ما با کیم چونگ ۲ مذاکره می‌کنیم. پاکستان که سلاح دارد تا ۱۱ سپتامبر رابطه نزدیک با طالبان داشت و هرگز توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مورد بازرسی قرار نگرفت. اما ما نه تنها با آن مذاکره می‌کنیم بلکه کمک اقتصادی هم به آن می‌دهیم. با وجود این مشرف روزی ممکن است توسط طرفداران القاعده سرنگون بشود... نتایجی که ما می‌توانیم بگیریم ساده‌است:

: به نفع ماست که سیاست خارجی عدم مداخله را درپیش بگیریم. قانون اساسی ما چنین وظیفه‌ای را معین کرده‌است. روحیه حاکم عدم تحمیل خواست خود به دیگران، صرف‌نظر از نیت آنها، دلیلی قوی است که نشان می‌دهد ما مشغول کار خود هستیم. اصل حق تعیین سرنوشت باید محترم شمرده شود. عدم مداخله جدی، حساسیت قدرتهای خارجی را از میان برمی‌دارد و همکاری براساس منافع مشترک درسیاست ماوراء دریاها را فراهم می‌کند. ما نباید بهای مداخله را بپذیریم، آن هم از طریق بالا بردن مالیاتها و تحمیل تورم. اگر استدلالهای اخلاقی علیه مداخله‌گری کافی برای افرادی نیست، دلایل عملی باید کافی باشد.

مداخله‌گری کارمان نیست. این کار عکس‌العمل داشته و نهایتاً شهروندان آمریکا را در داخل و خارج زیر ضربه قرار می‌دهد. با پخش

عقل سلیم حکم می‌کند که کنگره باتوجه به جنگ داخلی عراق و آشفته‌گی افغانستان با احتیاط فراوان از جنگ با ایران چشم‌پوشی کند.

...

توجیه فواید نسبی هر مداخله بحث جدیدی نیست، زیرا فرض بر این گذاشته می‌شود که مداخله به‌خودی‌خود اخلاقی و قانونی است. استدلال مداخله نوع گرانادا به‌خاطر "موفقیت" آن و مخالفت با جنگ عراق به‌خاطر عدم موفقیت آن و بهائی که پرداخت شده، کافی نیست. ما یک بار دیگر باید خردمندی‌ی طرد گرفتار کردن خود در اتحادها و ساختن کشورها را، درک کنیم. ما باید تلاش جهانی شدن را پایان داده و عدم مداخله را به مثابه امری مناسب، اخلاقی و قانونی درسیاست خارجی، بپذیریم.

بهترین دلیل برای مخالفت با مداخله‌گری این است که مردم بی‌دلیل از هرسو کشته‌می‌شوند. ما از صدمه‌ی بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در عراق تا به حال رنج می‌بریم و تعداد غیرنظامیان کشته شده در عراق با هر محاسبه‌ی معقولی بیش از ۱۰۰ هزار نفر است. دلیل بهترین دیگر این است که حکومت قانون، به یژه که مداخلات نظامی بدون اعلام جنگ شروع شده‌اند، لگدمال می‌شود. هرگاه جنگی به راه افتد، آزادیهای مدنی در کشور تحت ضربه قرار می‌گیرند. جنگ کنونی در عراق و جنگ بدنام‌گذاری شده علیه ترور، حالتی در این جا در کشور به‌وجود آورده که ناسیونالیسم در زمان جنگ همه‌گانی می‌شود. علامت این امر هم‌اکنون ظاهر شده‌است.

...

بسیاری از آمریکائیان مشکلات اقتصادی پرداخت برای جنگ از طریق تورم را هم اکنون حس کرده‌اند، اما مشکل واقعی هنوز در راه است. ما هنوز فربه و راضی مانده‌ایم، با سیستم قرض کردن پول و به تعویق انداختن تسویه‌ی حساب. خارجیان و مشخصاً چینی‌ها و ژاپنی‌ها با خوشحالی در این امر شرکت دارند. ما پول چاپ می‌کنیم و آنها آن را از ما می‌گیرند، کشورهای اوپک هم همین کار را می‌کنند و کالاهای مصرفی و نفت به ما می‌دهند. آنها سپس پول را به ما قرض می‌دهند با بهره‌ی کم و آن را خرج جنگ می‌کنیم، خانه درست می‌کنیم یا مصرف زیاده‌از حد می‌نمائیم. این گردش و قرض کردن پول دائمی دلار متورم امکان می‌دهد که از پرداخت مالیاتهای بالا برای جنگ‌مان و رفاه‌مان مشکل پیدا نکنیم. این تا زمانی خوب است که موسیقی تمام نشده باشد و بهای واقعی آشکار نشود که همراه

تلخیصی از گزارش یک روزنامه نگار افغانی از کابل - ۹ مه ۲۰۰۶

گوشه‌ای از اعجاز "دموکراسی" صادراتی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق!

یکشنبه ۷ مه ۲۰۰۶، در حالی که قرار بود روی بودجه ملی جدید در پارلمان افغانستان بحث شود، به فرمانده الماس، یکی از جنگ سالاران افغانستان، اجازه داده شد در مورد سالگرد ۲۸ آوریل که روز به قدرت رسیدن مجاهدین بعد از عقب نشینی ارتش روسیه، بود و دستاوردهایش صحبت کند که منجر به به خون کشیده شدن هزاران نفر مردم عادی شد. فرماندهان دیگری نیز در این مورد و نقش آن در تاریخ افغانستان یاهو سرانی کردند.

به‌خام ملالی جویا که از مخالفین مجاهدین است اجازه صحبت داده شد. وی گفت که اشتباه کردن و جنایت نمودن همسنگ نیستند و مجاهدینی که دست به قتل عام مردم زدند مرتکب جنایت شدند و کشور را به ویرانی کشاندند....

به محض پایان گرفتن صحبت خانم جویا، خانم پروین ژرانی که به عنوان نماینده ایالات در مجلس حضور دارد و از کمکهای وهابی‌های عربستان سعودی بی بهره نیست، قاضی نظیر- فرماندهی از دارو دسته جمعیت اسلامی ربانی که طی جنگ داخلی قدرت را در دست داشت - ، صفورا نیازی یکی از اعضای مسئول این جمعیت در مزارشریف و ملالی اسحاق‌زای، نماینده‌ای از قندهار که پایتخت غیررسمی طالبان است، با پرتاب بطریهای آب به سوی خانم ملالی جویا به او حمله نمودند.

بلافاصله چندین جنگ سالار با برزبان راندن کلمات رکیکی نظیر فاحشه به وی حمله کرده و به طرفداران خود پیام دادند تا وی را بدزدند. برخی دیگر از جنگ سالارن ریشو، او را کمونیست خطاب کرده و به عضویت در سازمان انقلابی زنان افغانستان متهم نمودند. آنها نیز وی را به ربوده و کشته شدن تهدید کردند. این امر در مصاحبه‌ای که توسط تلویزیون از خانم شکریه باکزای به عمل آمد تایید شد. طبق گفته ی یک عضو دیگر مجلس، رسول سیاف که جنگ‌سالار معروفی است به فردی دستور داده است تا در در خروجی مجلس با چاقو به خانم جویا حمله کند. مع الوصف تعدادی از نمایندگان مجلس به‌دور خانم جویا حلقه زدند و به نیروهای انتظامی خبر دادند.

ربانی و سیاف، دو رهبر متهم به جنایت، صحبت خانم جویا را بهانه قراردادده و خواستار عزل او از مجلس شدند. اما نمایندگان مجلس با این پیشنهاد مخالفت کردند. علاوه بر خانم جویا، دیگر نمایندگان مجلس

ژوئن ۲۰۰۵ توسط مرکز اطلاعاتی فلسطین کشف شد، به نقل از گزارش گردآوری شده برای رئیس جمهور آمریکا، که تاکید داشت ماموران خارجی گسیل‌شده توسط موساد به عراق و در همکاری با ایالات متحده، حداقل ۳۵۰ دانشمند عراقی و بیش از ۲۰۰ استاد دانشگاه و آکادمیسین را کشته‌اند.

طبق این گزارش به رئیس جمهور، ماموران موساد با دید نابودکردن دانشمندان هسته‌ای و بیولوژیکی، در میان سایر دانشمندان و از جمله استادان مبرز دانشگاه، در عراق به عملیات می‌پردازند.

این امر به دنبال آن صورت گرفت که آمریکا قادر نشد همکاری دانشمندان را به‌سوی خود عملی سازد:

در گزارش مرکز تحقیقاتی فلسطین آمده‌است که "کوماندوهای اسرائیلی بیش از یک سال است که در عراق فعال شده و به کشتن دانشمندان و روشنفکران عراقی مشغول اند. صهیونیستها به دنبال اشغال عراق و ناکامی آمریکا در جلب دانشمندان به سوی خود و بردن آنها به آمریکا، بلافاصله دست به‌کار قتل آنها شدند."

"برخی از دانشمندان عراقی مجبور به کار در مراکز تحقیقاتی آمریکا شدند؛ مع الوصف، اکثر آنها حاضر به همکاری در بخشی از رشته‌ها نشدند و به آمریکا یا دیگر کشورها فرار کردند."

پنتاگون با پیشنهاد موساد موافقت کرد، زیرا بر این اعتقاد بود که بهترین راه خلاصی از دست این دانشمندان "نابودکردن آنهاست".

این گزارش می‌افزاید: دستگاه امنیتی آمریکا شرح حال کامل دانشمندان و آکادمیسینهای عراق را در اختیار اسرائیل گذاشت تا کشتن آنها تسهیل شود و فعالیت موساد علیه دانشمندان هنوز هم ادامه دارد.

گزارش مفصل این جنایت توسط دکتر اسماعیل جلیلی تحت عنوان "وضع اسفناک آکادمیسینهای عراق" به کنفرانس بین‌المللی مادرید در روزهای ۲۳ - ۲۴ آوریل ۲۰۰۶ ارائه شد. در این گزارش آمده است که:

- در جریان این کشتارها افراد دیگری از فامیل نیز کشته و دستگیر شدند که در لیست فوق نیامده‌است.
- تلاشهای کشتاری باز هم ادامه دارد.
- تهدیدهای مکرر صورت می‌گیرد تا مردم مجبور به ترک عراق شوند.
- در هفته آخر ماه آوریل ۲۰۰۶، تبلیغات وسیعی در موصل علیه دکترها صورت گرفت و از آنها خواسته شد عراق را ترک کنند.

که از او دفاع کردند، به مرگ تهدید شدند. قاضی زاده نماینده مجلس از هرات در تماسی تلفونی با خانم جویا به وی گفت که اگر او کشته شود این کار توسط نیروهای اسماعیل خان صورت خواهد گرفت. انجمن روزنامه‌نگاران کابل نیز تهدید به مرگ شده‌اند زیرا که کنفرانس مطبوعاتی خانم جویا را بعد از حملات جنگ سالاران، منتشر کرده‌اند.

* * *

به قول معروف شاعر جان‌باخته میرزاده عشقی:

در مجلس چهارم (بخوان افغان) خرنر بر خر
نر بود

دیدنی چه خبر بود.

هرکار که کردند ضرر روی ضرر بود

دیدنی چه خبر بود....

"افغانستان در قرون وسطا بسر می‌برد... انسان در برابر این سؤال قرار می‌گیرد: آینده مملکتی که جنگ سالاران و قاچاقچیان مواد مخدر نماینده مجلس آن هستند، چه می‌تواند باشد؟

(داگنس نیهر- سوئد - ۱۸ مه ۲۰۰۶)

شکار دانشمندان عراقی جلوه دیگری از دموکراسی صادراتی بوش!

۱۰ مه ۲۰۰۶: www.uruknet.info/?p=۲۳۲۲۲

موساد ۵۳۰ دانشمند عراقی را به قتل رسانده‌است. وضع آکادمیسینهای عراقی اسفناک است.

گزارشات متعددی از ماه‌ها قبل تاکید بر این گذاشته‌اند که دستگاه جاسوسی اسرائیل موساد در همکاری با نیروهای اشغالگر آمریکا حداقل ۵۳۰ دانشمند و پرفسور دانشگاه را به قتل رسانده‌است.

کشتن آکادمیسینهای عراقی قبل از آوریل ۲۰۰۳ هرگز رخ نداده‌بود.

گروههای ضربت اسرائیلی علیه دانشمندان عراقی از آوریل ۲۰۰۳ فعال شدند، اما آخرین فصل این جنایت در سه شنبه ۱۴

پیشگویی نودد بینون : آیا آمریکا جنگهای اسرائیل را به انجام می رساند؟

امور خارجه اسرائیل - را که به طرز عجیبی پیشگویانه است، می‌آوریم. این مقاله در سال ۱۹۸۲ توسط سازمان جهانی صهیونیستی "کیونیم" انتشار یافت. استراتژی بینون برپایه‌ی این نظر ریخته شده‌است که به خاطر این که اسرائیل باقی بماند، باید به قدرت بزرگ منطقه تبدیل شود. از هم پاشاندن کشورهای عربی منطقه و تبدیل آنها به کشورهای کوچک غیرمجهز و ناتوان از مقابله با اسرائیل، باید عملی گردد. او در مورد عراق چنین می‌گوید:

"تجزیه عراق و سوریه به مناطق قومی و مذهبی نظیر لبنان، هدف اولیه اسرائیل است. درجهه شرقی عراق غنی از نظر نفت از یک



سو و وجود زمینه‌ی داخلی تجزیه آن از سوی دیگر، یکی از اهداف تضمین شده‌ی اسرائیل است. تجزیه‌ی آن برای ما حتماً از تجزیه‌ی سوریه، مهم‌تر است. عراق قوی‌تر از سوریه است. در کوتاه‌مدت عراق بزرگترین خطر برای اسرائیل است.

"جنگ عراق - ایران می‌تواند عراق را تجزیه‌کند و باعث فروپاشی‌اش بشود، قبل از آن که عراق قادر به سازماندهی مبارزه درجه‌های وسیع علیه ما بشود. هرگونه درگیری بین کشورهای عربی در کوتاه مدت به ما کمک خواهد کرد تا عراق را همانند سوریه و لبنان درهم شکنیم."

"تقسیم عراق برحسب قومی/مذهبی، همانند آن چه که در سوریه در زمان عثمانیان صورت گرفت، ممکن است. لذا سه کشور (یا بیشتر) در اطراف سه شهر بزرگ: بصره، بغداد و موصل، در جنوب جدائی منطقه شیعه از سنی‌ها و در شمال هم منطقه کردها به وجود خواهد آمد."

این صحبتها به‌گوش آشنا می‌رسند؟

اجازه بدهید تمرکز را روی واقعیات ۲۴ سال اخیر بگذاریم.

مقاله‌ای که در زیر آمده، ضمن این که به درستی روی نفوذ اسرائیل در آمریکا و کشاندن حاکمین آمریکا روی خط خود، حقانیت دارد، اما فراموش می‌کند که امپریالیسم آمریکا برای حفظ برتری خود در جهان مجبور به کنترل منابع انرژی جهان است که بخش عمده‌ای از آن در "خاورمیانه بزرگ" قرار دارد و در این راستا، استراتژی آمریکا و دولتهای صهیونیستی اسرائیل در مورد خاورمیانه باهم هماهنگ هستند. مع الوصف از آنجا که مقاله حاوی اطلاعات جالبی است، ما به ترجمه آن جهت اطلاع رسانی به خواننده‌گان رنجبر، اقدام کردیم. هیئت تحریریه

بسیاری در جهان اسلام و فراتر از آن این سؤال را مطرح می‌کنند: دلیل واقعی پشت تجاوز آمریکا به عراق و خواست او در سرنگونی دولتهای سوریه و ایران چیست؟

درحقیقت، عراق، سوریه و ایران علاوه بر مواضع شان، هرگز تهدید مستقیمی نسبت به خاک آمریکا نبوده‌اند. تنها به این خاطر که آنها در فاصله دوری از مرزهای آمریکا قرار گرفته‌اند. پس چرا آمریکا برای تغییر رژیمهائی که دوست ندارد، حیات آن همه انسان و ذخایر مالی را به خطر می‌اندازد؟

تئوریه‌ها در این مورد عبارتند از: در صدر لیست، خواست آمریکا به در دست گرفتن منابع نفت جای دارد. منابعی که در حال افت بوده و قابل ترمیم نیستند. اما در واقعیت، آمریکا میزان کمی از نفت خود را از منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج به دست می‌آورد. بیشترین نفت آمریکا از آفریقا و آمریکای جنوبی تهیه می‌شود.

تئوری دیگر حول مونوپول پترودولار می‌گردد که عراق و ایران در جست‌وجوی جدائی از آن و تجارت نفت شان با ثورو، بودند. در این ادعا می‌تواند واقعیتی نهفته‌باشد. اما چرا سوریه در خط آتش آنها قرار داده شده است؟

آمریکا مدعی است که خواستش صدور "دموکراسی" به منطقه است. اما برخوردش به حکومت شیعه عراق، تحت هدایت حزب‌الدعوه که رابطه‌ی فشرده‌ای با ایران دارد و به‌انزوا کشاندن حکومت فلسطین به رهبری حماس طی انتخاب دموکراتیک اخیر، حقانیت این ادعای آمریکا را سخت زیر علامت سؤال می‌برد. حکومت‌های دوست آمریکا را که بوش و دولتش در جست‌وجوی آنها هستند، دموکراسی به‌وجود نیاورده‌است.

نظری که در جهان عرب بسیاری بر آن باورند و باید مورد تحلیل قرار گیرد، این است که آیا مداخلات و ایجاد تغییرات در منطقه به این منظور نیست که اسرائیل بتواند تنها ابرقدرت منطقه برای همیشه باقی بماند؟

در دیدی اولیه، این نظر چندان هم خیال‌پردازانه نیست. بخشی از مقاله به قلم نودد بینون - روزنامه نگار اسرائیلی مرتبط با وزارت

۸ سال جنگ ایران و عراق که در سال ۱۹۸۸ تمام شد به کشته‌شدن یک میلیون نفر انجامید. اما نظر بینون در مورد تجزیه صورت نگرفت و عراق به‌مثابه یک واحد جغرافیائی قوی و همگون باقی ماند.

مع الوصف عراق در جنگ خلیج ۱۹۹۱، ناشی از اشغال کویت توسط صدام حسین، شدیداً تضعیف شد. با وجود این کشور متحد باقی ماند.

عراق در سال ۲۰۰۳، با هجومی به رهبری آمریکا مواجه شد و نتیجه‌ی اشغال نااثبات کردن عراق و تقسیم آن به مناطق گروه‌ها بود. قانون اساسی جدید عراق، از دولت فدرال متزلزلی صحبت می‌کند با خودمختاری کردها در شمال و شیعه‌ها در جنوب و هم اکنون کشور عراق پُر شده‌است از نزاع گروه‌های سکتاریستی مذهبی و قومی. برخی آن را جنگ داخلی می‌نامند.

در مورد سوریه، تاحمله مارس ۲۰۰۳ به عراق، سوریه تحت ریاست جمهوری بشار اسد از مناسبات خوبی با غرب برخوردار بود. فراموش نکنیم که سوریه همراه آمریکا در جنگ خلیج شرکت کرد. سوریه همچنین هرچند با بی میلی، اما به قطعنامه سازمان ملل در توجیه تجاوز و آنچه که "جنگ علیه ترور" نامیده می‌شود، رای داد.

سوریه تا به حال بهتر از این نمی‌توانست انجام دهد. اما ناگهان به جنایات فراوانی متهم شد: از مخفی کردن سلاح‌های افسانه‌ای کشتار جمعی عراق تا پناه دادن به شورشیان و تروریستها و اجازه عبور و مرور مسلح آنها از مرزها.

سپس، پس از کشته شدن نخست وزیر سابق لبنان رفیق حریری، فشار زیادی روی سوریه گذاشته شد تا به اشغال ضمنی لبنان پایان دهد و اکنون دولت سوریه توسط سازمان ملل متهم به دست داشتن در این قتل است و تحقیقات ادامه دارد.

امروز آمریکا فعالانه برای تضعیف دولت اسد و حمایت از احزاب مخالف آن می‌کوشد. اگر در این امر موفق شود، متخصصین پیش‌بینی می‌کنند که سوریه همانند عراق دچار درگیریهای فرقه‌گرایانه داخلی خواهد شد.

لبنان که طی جنگ درازمدت داخلی در اشغال اسرائیل قرار داشت، به نقطه‌ای رسیده‌بود که به‌نظر می‌رسید که دارد اتحاد خود را باز می‌یابد. اکنون خطر ناآباتی لبنان ناشی از احزاب موافق و مخالف سوریه شدت گرفته است.

بینون جهان عرب مسلمان را به تعدادی کارت تشبیه کرده بود که توسط خارجیان به دلخواه تقسیم به کشورهایائی شده که از نظر ترکیب، اقلیتها و گروه‌های قومی مخالف یکدیگر در آنها قرار گرفته‌اند.

او سپس در مورد پس دادن سینائی به مصر توسط قرارداد کامپ دیوید، به سوگواری می‌پردازد که دارای منابع نفت و گاز و سایر

منابع طبیعی است.

او نوشت: " گرفتن مجدد منطقه سینائی یک ارجحیت سیاسی است که قرارداد کامپ دیوید مانع آن شده است" و " باید کاری کنیم که وضعیت سینائی را به حالت اشغال ضمنی قبل از دیدار سادات و امضای قرارداد با او در مارس ۱۹۷۹، برگردانیم."

بینون پیش بینی می‌کند که مصر به گروه‌های جداگانه‌ای تقسیم شده است و مثل دیگر کشورهای عربی در شکل کنونی نمی‌تواند باقی بماند و کشور مسیحیان کوپتیک (یک زبان آفریقائی - آسیائی است که با الفبای یونانی نوشته می‌شود و از زبان مصر قدیم سرچشمه می‌گیرد - م) را می‌توان در مصر علیا به وجود آورد. هم اکنون بین مسلمانان مصر و کوپتها مسائل در حال زیاد شدن است که توسط برخی از مسلمانان افراطی مصر کوپتها بیشتر به مثابه طرفداران آمریکا معرفی می‌شوند تا وفادار به کشورشان. این تضاد خود را به صورت برخورد رو در رو و کشته شدن‌ها بروز داده است.

بینون، به غیر از جدائی مسلمانان - کوپتها، در محاسباتش در رابطه با مصر اشتباه کرد. او فکر می‌کرد که قاهره قرارداد صلح با اسرائیل را به هم خواهد زد. زیرا اسرائیل حق داشت تا ناکه‌هایش را تا پشت خط سینائی و دیگر مناطقی که چشم طمع به آنها داشت، ببرد. مع‌الوصف حکومت مصر به رهبری حسنی مبارک پراگماتیک، به قرارداد کمپ دیوید چسبید و سالهاست که به یک متحد مهم آمریکا تبدیل شده است.

راه حل بینون در مورد مسئله جاری اسرائیل - فلسطین عبارت بود از: دست‌بندی کردن فلسطینیان در دو سمت رودخانه اردن و کشور اردن را فلسطین خواندن.

او مخالف دادن سرزمین به خاطر صلح بود و گفت " در شرایط کنونی، بدون جداسازی ملت‌ها، عرب‌های اردن و یهودیان در منطقه غرب رودخانه، زندگی در این کشور ممکن نیست.

همزیستی مسالمت آمیز واقعی در کشور زمانی به وجود خواهد آمد که عرب‌ها درک کنند که بدون حاکمیت یهودیان بین اردن و دریا، آنها نه موجودیت خواهند داشت و نه امنیت - امنیت تنها در کشوری برای خودشان در اردن ممکن است."

بینون و هم‌پاله‌گی‌هایش بار دیگر به یاس کشیده شدند. اردن بسیار قبل از فوت ملک حسین باید به پان عربیسم خط‌کشی کرد و پسرش ملک عبدالله ثابت قدم‌ترین عرب دوست آمریکا در منطقه است. عبدالله با اکثریت دو سوم فلسطینی در کشورش، برای حفظ خود به قبیای آمریکا خود را آویزان کرده است.

ایده گسیل ۵.۴ میلیون فلسطینی به آن سوی رودخانه اردن به طور بارزی دیگر مشتری

جمع کن نبوده، هر چند که بنا به گفته‌ی پرفسور وان کرولد در روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف در سال ۲۰۰۲، این راه حل دوباره مطرح شده است.

۱۰ نظر سنجی مؤسسه‌ی گالوپ نشان دادند که ۴۴٪ یهودیان اسرائیل موافق اخراج فلسطینیان به آن سوی رودخانه اردن هستند.

پرفسور گرولد معتقد بود که آرل شارون نیز موافق این طرح است. شارون در مقاله‌ای، با توجه به اکثریت فلسطینی ساکن اردن، آن را کشوری فلسطینی ذکر کرده بود. او نوشت: " این استنباط که فلسطینیان باید به آنجا بروند، واضح است."

اگر احساس می‌کنید که قرار گرفتن آمریکا روی خط اسرائیل کاملاً حیل‌گرایانه است، آن وقت مفید خواهد بود که به یاد بیاورید سخنان نخست وزیر ترور شده اسرائیل - اسحاق رابین - را که در کتابش شکایت کرد که دولت اسرائیل در واقع مسئول طرح سیاست آمریکا در خاورمیانه بعد از جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ است.

نوشته بینون روی ایران تمرکز ندارد. اما اجازه دهید در مقام مقایسه به موضوع‌گیری‌های اخیر اسرائیل در مورد این موضوع، نظری بیاندازیم.

شائول موفاز وزیر دفاع اسرائیل، طی سفر به واشنگتن در نوامبر ۲۰۰۳، قبل از این که دولت آمریکا آتش حمله خود را به سوی ایران نشانه رود، به مقامات آمریکائی گفت که " تحت هیچ شرایطی اسرائیل به دست آوردن بمب هسته‌ای توسط ایران را تحمل نخواهد کرد.

طی همان ماه، مایر داگان رئیس موساد به کمیته پارلمانی اسرائیل گفت که ایران " خطری موجود" برای اسرائیل است و اطمینان داد که اسرائیل می‌تواند با این خطر مقابله کند. سال گذشته، در خارج از اسرائیل، صحبت‌ها روی سخنان وزیر امور خارجه اسرائیل سیلوان شالوم متمرکز شد. او به رسانه‌ها گفت " این ایده که دولت مستبد ایران صاحب بمب هسته‌ای بشود، یک کابوس نه تنها برای ما بلکه برای کل جهان است."

نخست وزیر منتخب اسرائیل اهود نولمرت، سنت تبلیغات افراطی در مورد ایران را ادامه داد و باید گفته شود که با بیانی دشمنانه از تهران و از سوی رهبر بی‌پروای ایران محمود احمدی نژاد روبرو شد.

مقاله‌ای در دیلی تلگراف ۱۸ فوریه با تیتیر " آمریکا از حمله اسرائیل به ایران حمایت می‌کند"، به روشنی نشان داد که این اسرائیل است که رهبری جنگ علیه ایران را به عهده دارد.

در این مقاله نقل قول زیر از جورج دابلیو بوش آورده شده که گفت: " به روشنی اگر من رهبر اسرائیل بودم و برخی از موضع‌گیری‌های آیت‌الله‌های ایران را در مورد امنیت کشورم

می‌شنیدم، من هم از داشتن سلاح هسته‌ای توسط ایران نگران می‌شدم. و چون اسرائیل متحدما است، به خاطر این ما در دفاع از اسرائیل قویا موضع گرفتیم. ما در صورتی که امنیت اسرائیل به خطر افتد به حمایت از آن برخوایم خاست."

یک سال بعد، دولت آمریکا خواست اتمی ایران را دیگر نه به مثابه تهدید اسرائیل، بلکه تهدید ایالات متحده قلمداد کرد. بدین ترتیب، این حالت دشمنی با ایران و انعکاس آن را می‌توان به مردم آمریکا حفته کرد. در یک چشم به هم زدن، نگرانی اسرائیل به نگرانی آنها تبدیل شد. جالب است که طبق یک نظر سنجی، بیش از ۵۵٪ مردم آمریکا معتقدند که باید تاسیسات اتمی ایران را بمباران کنند.

همان‌طور که یکی از دبیران داگ (Daug) از ایرلند توضیح می‌دهد " داستان واقعی تمرکز مخفیانه AIPAC، کمیته روابط عمومی آمریکا - اسرائیل، تماماً روی میدان عمل ایران بود،

" لغزش زبانی بوش که منظور واقعی او را نشان می‌داد در صفحه اول روزنامه لوموند و دیگر روزنامه‌های اروپا درج گردید، اما در آمریکا از سوی رسانه‌ها توجه اندکی به آن مبدول شد."

ژوستین رایموندو در سپتامبر سال گذشته نوشت:

" این اتفاق علاوه بر اهمیتش، با تبلیغات اندکی روبرو شد. واقعیت این است که اولین بار نیست که لابی قدرتمند اسرائیل متواضع شده است. آنچه که اکنون در حال انجام است، برملا شدن ارتش سری اسرائیل در پوشش لژیون تبلیغات‌چیان و جمله جاسوسانی است که کارشان نه تنها مطرح ساختن اسرائیل، بلکه وابسته نمودن آن به سیاست آمریکا، جهت دنباله روی از ضرورت‌های اسرائیل است و در این روند نفوذ به سری‌ترین مسایل آمریکا".

حال برگردیم به این سؤال که در حقیقت آمریکا به جای اسرائیل جنگ‌های آن را پیش می‌برد. خلاصه این‌که، ما مطمئناً هرگز نخواهیم دانست حقیقت چیست. زیرا بوش و کاخ سفید نوارهای خصوصی و کاغذها را به مدت ۱۰۰ سال مَهر و موم کرده‌اند.

اما چیزی هست که ما می‌دانیم. " طرح صهیونیستی نودد بینون برای خاورمیانه" به میزان زیادی انجام گرفته است. آیا این صرفاً اتفاقی بوده است؟ آیا او روانشناس با استعدادی است؟ شاید! متقابلاً، ما در غرب قربانی طولانی مدت برنامه‌هایی هستیم که نه خودمان تهیه کرده‌ایم و بدون شک نه به نفع ما بوده‌اند.

لیندا اس. هرو - نویسنده انگلیسی متخصص امور خاورمیانه
۲۵ آوریل ۲۰۰۶ - www.counterpunch.org

حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا، بویژه روسیه

رژیم بوش اعلام کرده است که با به تصویب رساندن قطعنامه شورا امنیت سازمان ملل و یا بدون آن در صدد "تغییر رژیم" در ایران است. این امر از طریق حمله نظامی، تحریم اقتصادی و گزینش‌های دیپلماتیک مثل تدارک "انقلاب مخملی" و امکانا شورشها و جنگهای انفعالی و جدایی طبانه هم زمان به پیش خواهد رفت. ننوکانهای حاکم اعلام کرده اند که این پروژه ها آماده اند و تدارکات برای پیداه ساختن آنها آغاز شده اند. طرح تحریم اقتصادی روی میز شورای امنیت است، تهدیدات مبنی بر استفاده از بمب

های هسته ای، پروسهی "رهبر سازی" و اقدامات نظامی و جنگ افزاری در مرزهای ایران (در آذربایجان، ارض روم ترکیه، استان هرات افغانستان و) به موازات هم و هم زمان به پیش می‌روند. بدون تردید امکان حمله نظامی آمریکا به ایران و آغاز یک جنگ دیگر "ساخت آمریکا" که در جریان یکسال گذشته به مرحله ای احتمالی رسیده‌بود، امروز وارد مرحله ای حتمی آن گشته است. اگر نگوییم هیولای جنگ اینک می‌توانیم به حتم بگوییم که شیخ جنگ در حال حاضر در کمین آسمان و مرزهای

ایران ظاهر شده است. تمامی نیروهای استقلال خواه، دموکرات و برابری طلب و در رأس آنها مارکسیست های ایران بعد از تجربه و بررسی عملکرد و کارنامه جمهوری اسلامی ایران از یک سو و عملکرد و سیاست های امپریالیستی آمریکا در صد سال گذشته از سوی دیگر به حق می‌دانند که تخصصات و تنش ها بین رژیم نفوفاشیستی بوش و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هیچ ربطی به منافع خلقهای ایران، منطقه و جهان ندارد. کارنامه نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) مملو از

حمله احتمالی... بقیه در صفحه ۱۷

سرور آزادی پیشروان کارگری را به نیروی ایستادگی این جنبش روی مواضع پرولتری و گسترش آن تبدیل کنیم.

شرکت وسیع کارگران در اول ماه مه ۲۰۰۴ و شعارها و درخواستهای رادیکال آن ناقوس مرگ "نجات کشور از طریق رفرم از بالا" را به صدا درآورد. به این جهت رژیم جمهوری اسلامی با سببیتی درخور ماهیت‌اش، به این تظاهرات حمله کرد. بسیاری را مضروب نمود و تنی چند از فعالین کارگری و تعدادی از کارگران مبارز را روانه شکنجه‌گاه و زندان کرد. ولی یخ شکسته شده بود و جنبش کارگری با صلابت و متحدتر از گذشته برای درخواستهای اقتصادی و سیاسی خود و نجات دستگیر

شدگان از زندانهای قرون وسطائی رژیم، با تحمل فشار اقتصادی ناشی از اخراج، دستگیری، ضرب و شتم در محیط کار و... مصرانه به مبارزه خود ادامه داد. جنبش کارگری در عرض این دو سال به کرات، با نیروی متحد و همبسته خود، سرمایه داران و رژیم آن‌ها را وادار به عقب نشینی کرد و درستاوردهای مرحله ای ظفرنمونی را کسب نمود. آخرین پیروزی و نقطه اوج آن عقب نشاندن رژیم و آزاد ساختن فعالین خود از زندانهای رژیم خون آشام اسلامی است. این پیروزی (آزادی محمود صالحی، محسن

حکیمی، برهان دیوارگر، جلال حسینی، محمد عبدی پور...) شادی آفرین است و غرور طبقاتی هر کارگری را برمی‌انگیزد. کارگران ایران و هم طبقه‌ای‌های آن‌ها در خارج از کشور از این پیروزی به خود می‌بالند. این پیروزی از چند نظر در خور توجه و اهمیت است:
۱- یکی از عوامل این پیروزی، شکست خط رفرمیستی‌ای بود که از سوی اصلاح طلبان دولتی و همدستان در "اپوزیسیون‌اش" از قبیل حزب توده و چریک‌های اکثریت در

سرور... بقیه در صفحه ۸

هشدارهایی که نباید به راحتی نادیده گرفت! قسمت دوم

در زیرخلاصه‌ای از سخنرانی یک سناتور آمریکا در کنگره را می‌آوریم تا خواننده‌گان رنجبر را از خطیر و حاد بودن اوضاع مطلع سازیم. طبعاً ما با تمامی نقطه نظرات مطرح شده در این نوشته موافق نیستیم. اما خواندن آن به ما نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد و گروههایی که به همکاری با امپریالیسم آمریکا برای تجاوز به

ایران می‌پردازند بی وجدان و ضد بشرند. بخش اول که مربوط به نوشته روزنامه نگار نیویورکر سیمور هرش بود در شماره ۱۳ رنجبر آوردیم. به وقوع هرگونه جنگ تجاوزکارانه‌ی خطرناکی علیه ایران نباید کم بها داد. هدف ما این است که نه براساس خوشبینانه‌ترین امکان یعنی عدم دخالت امپریالیسم آمریکا

در امور داخلی ایران، بلکه براساس بروز بدترین امکان یعنی جنگ که احتمالی قوی است، اوضاع مورد بررسی قرار داده‌شود. به علاوه، بدون داشتن تدارک و آماده‌گی ذهنی و عینی لازم در صورت وقوع جنگی وحشتناک و حتا اتمی، نمی‌توان عکس العمل شایسته‌ای از خود بروز داد. آن وقت یا باید درکنارگود نشست و برای یکطرف

هشدارهایی... بقیه در صفحه ۹

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washigton DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org